



إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا
 وَمَاتَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ آيَنَ
 شُرَكَاءِی قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾ وَضَلَّ
 عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحْصِرٍ ﴿٤٨﴾
 لَا یَسْئَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فِیَئُوسٌ
 قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ وَلَئِنْ أَدْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ
 لَیَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَطْرَبُ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ
 إِلَىٰ رَبِّیَ إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بِمَا عَمِلُوا وَكَلْبًا یَفْقَهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ وَإِذَا أَنْعَمْنَا
 عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو
 دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ
 بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ سَدَّيْهِمْ أَیْتِنَا
 فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ یَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ
 أَوَلَمْ یَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ ﴿٥٣﴾ إِلَّا أَنَّهُمْ
 فِي مَرِیةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ إِلَّا أَنَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ ﴿٥٤﴾

تنها خدا از (زمان) قیامت آگاه است، و هیچ میوه ای از پوشش خود بیرون نمی آید، و هیچ ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر این که (خدا) کاملاً از آن آگاه است. و روزی (را یاد کن) که آنان را ندا می دهد: «خدایانی که به خیال شما (شما) شریکان من (بودند)، کجا هستند؟» می گویند: «(ما که) به تو اعلام کردیم، از میان ما، هیچ کسی نیست که (بر وجود شریک برای تو) گواهی دهد.» ۴۷ و آنچه در گذشته می پرستیدند، گم و از نظرشان ناپدید می شود و یقین می کنند که هیچ راهی برای فرار نخواهند داشت. ۴۸ انسان از طلب منافع مادی خسته نمی شود، و اگر سختی و گرفتاری ای به او برسد، بسیار مأیوس و نومید می شود. ۴۹ و اگر پس از آن که گرفتاری به او رسیده، رحمتی (اندک) به او بچشانیم، بی شک می گوید: «این حق من و برای خودم است، و گمان نمی کنم که قیامت برپا شود، و اگر (هم) به پیشگاه

پروردگارم بازگردانده شوم، نزد او بهترین (پاداش) را خواهم داشت.» پس (آنگاه که قیامت برپا شود)، قطعاً کافران را از کارهایشان آگاه می کنیم و حتماً از عذابی سخت به آنان می چشانیم. ۵۰ هنگامی که به انسان نعمت می بخشیم، پشت می کند و با تکبر (از ما) دور می شود، و هنگامی که سختی و گرفتاری ای به او می رسد، (برای بر طرف شدنش) دعایی فراوان و مستمر (به پیشگاه خدا) دارد. ۵۱ بگو: به من خبر دهید اگر (این قرآن) از جانب خدا باشد و (با این حال)، باز هم (حقانیت) آن را انکار کنید، (در آن صورت) چه کسی گمراه تر است از آن که در مخالفتی دور و دراز (با حق و حقیقت) به سر می برد؟ ۵۲ به زودی نشانه های خود را (که) در کرانه ها (ی آسمان و زمین) و (همچنین) در (وجود) خودشان (است)، به آنان نشان می دهیم تا برایشان روشن شود که این (قرآن) حق است. آیا (برای آنان) کافی نیست که پروردگار تو بر همه چیز گواه است؟ ۵۳ آگاه باشید که آنان در باره ی ملاقات با پروردگارشان در تردید به سر می برند؛ آگاه باشید که او به همه چیز احاطه دارد. ۵۴

پرطرفیت و پرمایه‌اند که نه روی آوردن نعمت‌ها آنان را دگرگون می‌کند، و نه ادبار دنیا، ضعیف و ناتوان و مایوس. به مصداق «مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی، از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات دادن بازمان نمی‌دارد.» (نور/۳۷)، سودمندترین تجارت‌ها و پرفایده‌ترین درآمدها، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند. آنان، فلسفه‌ی تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی را به‌خوبی می‌دانند. آن‌ها می‌دانند که گاه تلخی‌ها، زنگ بیدارباش است، و شیرینی‌ها، آزمایش و امتحان الهی؛ گاه نیز تلخی‌ها، مجازات غفلت‌هاست، و نعمت‌ها برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان.

آری، یکی از مهم‌ترین آثار ایمان به خدا، همان وسعت روح و بلندی افق فکر و شرح صدر و آمادگی مقابله با مشکلات و مصایب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمت‌هاست (تفسیر غونه، ج ۲۰، ص ۳۲۴). امیر مؤمنان علی علیه السلام به یاران خود می‌فرماید: «از خدا می‌خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آن‌ها را مست و مغرور نمی‌کند، و هیچ هدفی آن‌ها را از طاعت پروردگار باز نمی‌دارد، و پس از فرا رسیدن مرگ، پشیمانی و اندوه دامانشان را نمی‌گیرد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۴).

جهان‌بینی الهی؛ اقتضای عقلانیت

خداوند سپس انسان منکر معاد را به عقلانیت فرا می‌خواند تا جهان‌بینی مادی خود را تغییر دهد. ای انسان، قرآن، این حقیقت تام، شما را به سوی خدا می‌خواند و به بانگ بلند اعلام می‌کند که از ناحیه‌ی خداست؛ پس دست‌کم احتمال بدهید که این ادعایش راست باشد؛ چون همین احتمال عقلایی کافی است که به حکم عقل، نظر کردن در امر آن، برایتان واجب شود؛ زیرا عقل، دفع ضرر احتمالی را هم واجب می‌داند، و چه ضرری خطرناک‌تر از هلاکتی ابدی که این قرآن شما را بدان هشدار می‌دهد؟ پس به حکم عقل دیگر معنا ندارد که به‌کلی از آن اعراض کنید.

امام صادق علیه السلام به ابن ابی‌العوجاء که فردی مادی و ملحد و منکر قیامت بود، فرموده است: «اگر چنین باشد که تو می‌گویی (و خدا و قیامت در کار نباشد)، که بی‌گمان چنین نیست، هم ما اهل نجات ایم و هم تو؛ ولی اگر چنان باشد که ما می‌گوییم، و حق نیز همین است، ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می‌شوی.» (کافی، ج ۱، ص ۶۱).

اکنون که تحقق قیامت، امری معقول می‌نماید، بدانیم که نعمت‌ها و نعمت‌های دنیوی، همه و همه، برای آزمونی‌ست که نتایجش را در قیامت خواهیم دید. /ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۴۹-۵۲. تأثیر جهان‌بینی در نوع روی‌کرد انسان به پروردگار

موقعیت انسان، از دو حال آسانی و سختی خارج نیست؛ لکن به اقتضای هر حال، از خود واکنشی نشان می‌دهد:

۱. نعمت و آسانی

در این حال، از طلب خیر خسته نمی‌شود و هر چه را که برای زندگی‌اش نافع ببیند، در طلبش برمی‌خیزد. اگر خیری به او برسد، به آن مشغول و سرگرم می‌شود، و دچار خودبینی و خودپسندی شده، همان خیر، هر حق و حقیقتی حتی خداوند را از یاد او می‌برد. توجه ندارد که خیری که به او رسیده، رحمتی از ناحیه‌ی خداست، و خدا آن را به کامش ریخته؛ و گر نه او خودش نمی‌توانست آن را به سوی خود جلب کند؛ چون مالک آن نیست؛ چراکه اگر مالکش بود، هیچ‌وقت از او جدا نمی‌شد و او را گرفتار سختی نمی‌کرد.

انسان اما خود را مالک این خیر می‌داند. برای همین می‌گوید که اختیار آن را دارم که هر کاری می‌خواهم، با آن بکنم، و هر جور که می‌خواهم، در آن تصرف کنم، و احدی حق ندارد مرا به هیچ علتی از آن منع کند، یا بر سر کاری از کارهایم، از من حساب بکشد. همچنین می‌گوید که من اصلاً ایمانی به قیام قیامت که روز حساب‌رسی‌ست، ندارم، و به فرض هم که بازگشتی به سوی خدا داشته باشم، تازه نزد او فرجامی نیک خواهم داشت. این زبان حال، ناشی از عقیده‌ای است که انسان خودپسند در باره‌ی خود دارد؛ یعنی خود را دارای کرامت و مستحق خیر می‌پندارد. گویا می‌گوید: هر خیری که به دستم آمده، اگر از ناحیه‌ی خودم بوده که کسی حق حساب‌کشی از مرا ندارد، و اگر از ناحیه‌ی خدا بوده، پس معلوم می‌شود که من نزد خدا کرامت و احترامی دارم، و همین خود دلیل است بر این‌که اگر قیامتی هم باشد و به سوی پروردگارم برگردم، نزد او نیز فرجامی نیک خواهم داشت.

۲. نعمت و سختی

وقتی شری به او می‌رسد که از دفعش عاجز می‌ماند، از هر خیری مایوس و بیش از اندازه دچار نومیدی می‌شود؛ چون می‌بیند اسبابی را که به آن‌ها تکیه داشته، همه از کار افتاده. البته این نومیدی‌اش منافات ندارد با این‌که در همین حال به خدا امید ببندد. پس پیوسته به دعا و درخواست و توجه به پروردگارش متوسل می‌شود و در دعایش اصرار می‌ورزد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۷، صص ۶۱۰-۶۱۲).

مردان الهی چگونه می‌اندیشند؟

در مقابل، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا، چنان



سورة الشورى

۵۳

آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْرًا ۱ عَسَقَ ۲ كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ
اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۳ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۴ تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ
وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي
الْأَرْضِ الْأَلْبَابِ اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۵ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ
۶ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ
حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ
فِي السَّعِيرِ ۷ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ
مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۸
أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتِ
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۹ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ
إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۱۰

سوره‌ی شوری (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
حا، میم. ۱ عین، سین، قاف. ۲ خداوند
شکست ناپذیر و حکیم، مانند این (وحی)
کردن که اکنون مخاطب آن هستی،
بسیاری از معارف را) بر تو و بر پیامبرانی
که پیش از تو بوده‌اند، وحی می‌کند (، و
فرستادن وحی، پدیده‌ای جدید و منحصر
به فرد نیست). ۳ آنچه در آسمان‌ها و آنچه
در زمین است، فقط برای اوست، و اوست
که بلندمرتبه و بزرگ است. ۴ چیزی نمانده
که (در هنگام نزول وحی)، آسمان‌ها (از
عظمت آن، یکی پس از دیگری) از فراز
یکدیگر شکافته شوند، و فرشتگان، در
حالی که پروردگارشان را می‌ستایند، (از
هر عیب و نقصی) منزّه‌اش می‌شمرند و
(از خدا) برای زمینیان آموزش می‌خواهند.
آگاه باشید: این خداست که بسیار آمرزنده
و مهربان است. ۵ کسانی که سرپرستانی

به جای خدا انتخاب کرده‌اند، خداوند، مراقب (اعمال) آنان است، و تو عهده‌دار (سعادت) آنان (در آخرت)
نیستی. ۶ مانند این (وحی که این آیات به واسطه‌ی آن بر تو نازل می‌شود)، سخنانی (که بر تو) خوانده شده
و عربی (و فصیح است) را، بر تو وحی کردیم تا (اهالی) مکه و کسانی را که پیرامونش هستند، هشدار دهی،
(و به‌خصوص، مردم را) از روز جمع شدن (در پیشگاه خدا) که هیچ شکی در آن نیست، هشدار دهی. (آن
روز)، گروهی در بهشت، و جمعی در آتش شعله‌ورند. ۷ اگر خدا می‌خواست، حتماً مردم را یک گروه (و بر یک
دین) قرار می‌داد؛ ولی هر کس را که بخواهد، در رحمتش وارد می‌کند، و ستم‌کاران هیچ سرپرست و یآوری
ندارند. ۸ آیا به جای او، سرپرستانی برگزیده‌اند؟ در حالی که سرپرست حقیقی، تنها خداست، و او مردگان
را زنده می‌کند، و او بر هر کاری تواناست. ۹ در مورد هر چیزی که اختلاف پیدا کنید، قضاوت (در باره‌ی)
آن، با خداست. این است «اللَّهُ»؛ مالک و صاحب‌اختیار من. تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به پیشگاه او باز

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

می‌گردم. ۱۰

۷-۸. قرآن؛ کتابی برای انداز انسان مختار

قرآن؛ حقیقتی جهانی

مراد از ام‌القری، مکه‌ی مکرمه؛ مراد از انداز مکه، انداز اهل مکه است؛ و مراد از «مَنْ حَوْلَهَا»، سایر نقاط جزیره‌العرب است؛ یعنی کسانی که در خارج مکه زندگی می‌کنند. مؤید این معنا، کلمه‌ی «عربیاً» است؛ چون می‌فرماید: قرآن را بدین علت عربی نازل کردیم که عربی‌زبانان را انداز کنی.

بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از جمله‌ی «مَنْ حَوْلَهَا»، اقوام غیر عرب است. مؤید این احتمال، این است که مکه را «أُمُّ الْقُرَى» تعبیر کرده است؛ یعنی مرکز تمامی شهرهای دنیا؛ و الا می‌فرمود: مکه (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۹۸).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر غرض از نازل کردن قرآن، فقط انداز عرب‌زبان‌ها بوده، این چگونه با جهانی بودن قرآن می‌سازد؟ جوابش این است که دعوت پیامبر اسلام و جهانی شدنش، تدریجی و مرحله به مرحله بوده است: ۱- در مرحله‌ی یکم، به حکم آیه‌ی شریف «خویشاوندان نزدیکت را بتسان» (شعراء/۲۱۴)، مأمور بود که تنها بستگان خود را دعوت کند؛ ۲- در مرحله‌ی دوم، به حکم آیه‌ی شریف «قرآنی‌ست به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند» (فصلت/۳)، مأمور شده که آن را به عموم عرب ابلاغ کند؛ ۳- در مرحله‌ی سوم، به حکم آیه‌ی «و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را و هر کس را که به او برسد، بیم دهم» (انعام/۱۹)، مأموریت یافته که آن را به همه‌ی مردم برساند.

یکی از ادله‌ای که می‌رساند که چنین مراتبی در دعوت اسلام بوده، آیه‌ی شریف «بگو: من از شما مزدی نمی‌طلبم ... و این جز اندرزی برای مردم جهان نیست» است؛ چون از سیاق سوره برمی‌آید که خطابش به کفار قریش است. خداوند فرموده که «این قرآن، هدایت و تذکری برای تمام عالمیان است»؛ پس به یک قوم و دو قوم اختصاص ندارد، و چون کتابی همگانی‌ست، دیگر معنا ندارد که رسول خدا ﷺ از عرب مطالبه‌ی اجر و پاداش کند. علاوه بر این که هیچ حرفی در این معنا نیست که دعوت به اسلام، شامل اهل کتاب و به‌ویژه یهود و نصاری نیز می‌شود؛ چون در قرآن بارها به اهل کتاب خطاب کرده و ایشان را به پذیرفتن دین دعوت فرموده است. نیز مسلم تاریخ است که مردمی از غیرعرب، مانند سلمان ایرانی، بلال حبشی و صهیب رومی، اسلام را پذیرفته‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۲۱).

نتیجه‌ی وحی، انداز انسان است

تبلیغ دینی گاه در بستر انداز تحقق می‌یابد و گاه در بستر

تبشیر؛ اما بی‌گمان اثر اساسی در تبلیغ دینی، بر عهده‌ی انداز است و نه تبشیر؛ زیرا آنچه انسان را از عمل سوء برحذر می‌دارد، ترس از آتش است و نه نیل به بهشت؛ چراکه انسان، لذات نقد را به بهانه‌ی دست‌یابی به لذات نسیه ترك نمی‌کند. بنابراین، خداوند، در این آیات شریف، نتیجه و هدف وحی را انداز مردم از طریق القای الهی می‌شناساند؛ انداز از روزی که در آن، دسته‌ای بهشتی و گروهی دیگر جهنمی می‌شوند؛ پس باید انداز بشوند تا از راه شقاوت بپرهیزند و از پرتگاه هلاکت کنار روند (همان، ص ۲۲).

انذار، فرع بر اختیار است

کسی را می‌توان از بدی برحذر داشت که امکان فعل یا ترک آن را داشته باشد؛ و الا جای این فرض نیست که بتوان انسان مجبور به ارتکاب بدی یا خوبی را انداز کرد. خدای سبحان، نبوت و انذار را که نتیجه‌ی وحی است، بدین سبب مقدر و مقرر کرد که می‌دانست مردم در قیامت، به علت مختار بودند (نشان(ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۵۹)، دو دسته می‌شوند. پس مقدر کرد که مردم از داخل شدن در زمهری دوزخیان بپرهیزند. و اگر خدا می‌خواست، همه را یک امت قرار می‌داد، و همه یک جور می‌شدند، و در قیامت، دو دسته نمی‌گشتند. آن وقت دیگر علت و بهانه‌ای برای فرستادن انبیا و انذار خلق نبود، و نیز دیگر وحیی نمی‌شد؛ اما خدای متعال، این را نخواست؛ بلکه سنتش بر این جاری شده که خود، متولی و عهده‌دار یک طایفه از مردم باشد، و آن طایفه‌ی غیر ستمگر است. خدا خواسته که آن‌ها را در رحمت خود یعنی بهشت داخل کند، و امر طایفه‌ی دیگر را که همان ستمگران باشند، بر عهده نگیرد، و در نتیجه، ولی و ناصری نداشته باشند، و فرجامشان دوزخ باشد، و از آتش رهایی نداشته باشند.

مراد از یک امت کردن مردم، این است که همه را یک جور خلق کند؛ یا همه را به بهشت ببرد، یا همه را به دوزخ؛ چون خدای متعال ملزم نیست که سعادت را داخل بهشت و اشقیاء را داخل جهنم کند؛ بلکه اگر می‌خواست، می‌توانست این کار را نکند؛ اما چون خواسته، این کار را می‌کند و بین سرنوشت آخرتی این دو فریق فرق می‌گذارد؛ چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۲۳-۲۴). البته برخی دیگر از مفسران گفته‌اند که منظور از یک امت کردن مردم، این است که همه را باایمان و داخل در بهشت کند؛ بعضی نیز گفته‌اند که همه را کافر کند (روح‌المعانی، ج ۲۵، صص ۱۴-۱۵).



لن

فَاطْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا
 وَمِنْ الْاَنْعَامِ اَزْوَاجًا يَذُرُوْكُمْ فِيْهِ لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ ﴿١١﴾ لَهُ مَقَالِيْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ﴿١٢﴾
 شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَصَّيْ بِهٖ نُوْحًا وَالَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
 وَمَا وَصَّيْنَا بِهٖ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيسٰى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ
 وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ كَبُرَ عَلٰى الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ اللّٰهُ
 يَجْتَبِيْ اِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ وَمَا تَفَرَّقُوْا
 اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
 سَبَقَتْ مِنْ رَّبِّكَ اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَاِنَّ الَّذِيْنَ
 اُوْرثُوْا الْكِتٰبَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ لَفِيْ شَكٍّ مِنْهُ مُرِيْبٌ ﴿١٤﴾
 فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَاَسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ
 وَقُلْ ءَاَمَنْتُ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتٰبٍ وَاُمِرْتُ لِاَعْدِلَ
 بَيْنَكُمْ اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ
 لَا حِجَةَ بَيْنُنَا وَبَيْنَكُمْ اِلَّا الَّذِيْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ﴿١٥﴾

(او)، پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است. از نوع خودتان برایتان همسرانی آفرید و از نوع چهارپایان (نیز برایشان) جفت‌هایی (خلق کرد، و) بدین ترتیب (تعداد) شما را زیاد می‌کند. هیچ چیزی مانند او نیست، و اوست که بسیار شنوا و بیناست. ۱۱. کلیدهای (گنجینه‌های) آسمان‌ها و زمین، تنها به دست اوست. برای هر کس که بخواهد، رزق و روزی را گسترش می‌دهد و یا (آن را) تنگ می‌کند. او از همه چیز به‌خوبی آگاه است. ۱۲. برای شما، سخنانی را که به نوح سفارش کرده بود و (نیز) آنچه بر تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، یعنی دین (آسمانی)، را آشکار کرد؛ (این) که حق این دین را به طور کامل ادا کنید و در مورد (ایمان و عمل به) آن، با یکدیگر اختلاف نکنید و گروه گروه نشوید. آنچه که مشرکان را به آن دعوت می‌کنی، بر آنان بس سنگین است. خداوند، هر کسی را که

بخواهد، به دین خود جلب می‌کند، و هر کسی را که (به پیشگاه او) باز گردد، به سوی آن هدایت می‌کند. ۱۳. مردم، تنها پس از به دست آوردن علم و آگاه شدن (از حقیقت)، به سبب ستم و حسادتی که بین‌شان بود، (در باره‌ی دین) دچار اختلاف شدند، و اگر نبود این سخن که پیشتر از سوی پروردگارت (در مورد تأخیر عذاب) صادر شده که (این تأخیر) تا زمانی معین ادامه دارد (و در آن زمان، عذاب نازل می‌شود)، قطعاً میان‌شان داوری می‌شد، و بی‌شک کسانی که پس از آنان، وارث کتاب آسمانی شدند، در مورد آن شک و تردیدی بسیار زیاد دارند. ۱۴. پس (مردم را) به این (دین الهی) فراخوان و همان‌طور که مأمور شده‌ای، (در این راه)، راست و بدون انحراف باش و از هوا و هوس آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آوردم و (به این دستور) مأمور شده‌ام که (در ابلاغ دین)، یکسان با شما برخورد کنم. «اللّه»، مالک و صاحب‌اختیار ما و مالک و صاحب‌اختیار شماست. اعمال ما فقط برای خودمان است، و اعمال شما فقط برای خودتان. (پس از روشن شدن حق، دیگر) هیچ بحث و جدلی میان ما و شما وجود ندارد. خداوند، ما و شما را (در قیامت) در کنار هم قرار می‌دهد (و میان ما داوری خواهد کرد)، و بازگشت (همه‌ی ما)، تنها به سوی اوست. ۱۵.

۱۳ - ۱۴. شرایع پنج گانه در منظومه‌ی دین واحد

چند نکته از آیات شریف استفاده می‌شود:

۱. شریعت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جامع همه‌ی شریعت‌های گذشته است. البته جامع بودن این شریعت، با آیه‌ی «برای هر گروهی از شما، شریعت و روشی نهادیم.» (مائده/۴۸) که در مورد خاص بودن هر شریعت سخن گفته است، منافات ندارد.

۲. شرایع الهی و ادیانی که مستند به وحی هستند، تنها همین شرایع مذکور در آیه‌اند؛ یعنی شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ چون اگر شریعت دیگری می‌بود، می‌بایست در این مقام که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است، نام برده می‌شد.

لازمه‌ی این نکته (این که انبیای اولوالعزم همین پنج نفرند) این است که: ۱- قبل از نوح، شریعتی، یعنی قوانین حاکمی در جوامع بشری آن روز وجود نداشته باشد تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می‌آمده، به کار رود؛ ۲- انبیاپی که بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ و تا زمان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ مبعوث شده‌اند، همه پیرو شریعت نوح بوده‌اند، و انبیاپی که بعد از ابراهیم و قبل از موسی مبعوث شده بودند، تابع و پیرو شریعت ابراهیم بوده‌اند، و انبیاپی بعد از موسی و قبل از عیسی، پیرو شریعت موسی، و انبیاپی بعد از عیسی، تابع شریعت آن جناب بوده‌اند؛ ۳- انبیاپی صاحب شریعت که قرآن کریم ایشان را «اولوالعزم» خوانده، تنها همین پنج نفرند؛ چون اگر پیغمبر اولوالعزم دیگری می‌بود، می‌بایست در این مقام که مقام مقایسه‌ی شریعت اسلام با سایر شرایع است، نامش برده می‌شد. پس این پنج تن، بزرگان انبیا هستند، و آیه‌ی هفت سوره‌ی احزاب نیز مؤید این معناست.

مقصود از اقامه‌ی دین و تفرقه نکردن در آن

معنای اقامه‌ی دین، حفظ آن با پیروی از آن و عمل به احکامش است، و تفرقه نکردن در دین، به معنای حفظ وحدت آن و اختلاف نکردن در آن است. پس بر همه‌ی مردم واجب است که دین خدا را کامل به پا دارند و در اجرای این وظیفه دچار تبعیض نشوند؛ چنان‌که پاره‌ای از احکام دین را به پا ندارند و پاره‌ای را رها کنند. اقامه کردن دین نیز یعنی به تمامی آنچه که خدا نازل کرده و عمل بدان‌ها را واجب کرده، ایمان بیاورند. مجموع شرایعی که خدا بر انبیا نازل کرده، یک دین است که باید اقامه شود و در آن ایجاد تفرقه نکنند. می‌دانیم که پاره‌ای از احکام الهی، در همه‌ی ادیان بوده، و معلوم است که چنین

احکامی، مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باقی باشد، باقی‌ست، و وجوب اقامه‌ی آن‌ها واضح است. پاره‌ای دیگر از احکام اما در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده است. این‌گونه احکام، عمر کوتاهی داشته و مخصوص طایفه‌ای از مردم و در زمان خاصی بوده، و معنای نسخ شدن آن، آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است؛ نه این‌که معنای نسخ شدنش این باشد که آن احکام باطل شده است. البته مردم دیگر زمان‌ها و مکان‌ها لازم است به احکام نسخ‌شده ایمان داشته باشند (اقامه‌ی احکام، بدین معناست)؛ بدون آن‌که نیاز باشد به آن‌ها عمل کنند.

بنابراین نباید اقامه‌ی دین و تفرقه نکردن در آن را مخصوص به احکام مشترک بین همه‌ی شرایع تلقی کرد و احکام مختص هر شریعت را که با اختلاف امت‌ها مختلف می‌شود، از اطلاق آیه بیرون دانست؛ چراکه در این صورت، امر به اقامه‌ی دین، صرفاً مخصوص اصول سه‌گانه‌ی دین، یعنی توحید، نبوت و معاد می‌شد و بقیه‌ی احکام را در بر نمی‌گرفت؛ چون حتی یک حکم فرعی هم سراغ نداریم که با همه‌ی خصوصیاتش در تمامی شرایع وجود داشته باشد.

ظلم و حسد؛ دو عامل اختلافات درون‌دینی

«بغی» را بدین علت با کلمه‌ی «بینهم» مقید کرده تا بفهماند که ظلم یا حسد در بین‌شان متداول بوده است. پس معنای آیه این است که همین مردمی که شریعت برایشان تشریح شده بود، از شریعت متفرق نشدند و در آن اختلاف نکردند و وحدت کلمه را از دست ندادند؛ مگر هنگامی که ظلم یا حسدی که بین خود معمول کرده بودند، نگذاشت طبق علم پیشین خود عمل کنند، و در نتیجه، در دین خدا اختلاف به راه انداختند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷-۴۰). پس منظور از اختلاف در اینجا، اختلاف در دین است که باعث شد انشعاب‌ها و چنددستگی‌ها در بشر پیدا شود. سیاست‌های استعماری در میان مردم تفرقه ایجاد کرد، به اختلافات دامن زد و مایه‌ی خون‌ریزی شد. افزودن سلیقه‌های شخصی و تحمیل آن بر مذاهب آسمانی نیز عامل بزرگ دیگر تفرقه بود که از بغی مایه می‌گرفت (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۸۲). البته اختلافی که بشر قبل از نازل شدن شریعت داشت و باعث شد که خدا شریعت را تشریح کند، اختلاف در شئون زندگی و تفرقه در امور معاش بود که منشأ اختلافی بود که بشر در طبیعت و سلیقه و هدف داشت، و وسیله‌ای برای نزول وحی و تشریح شرع شد تا آن اختلافات برداشته شود. / ب



وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٦٦﴾
 اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿٦٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ^ط
 أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٦٨﴾
 اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٩﴾
 مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٧٠﴾
 أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧١﴾ تَرَى الظَّالِمِينَ^ط
 مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٧٢﴾

کسانی که پس از پاسخ (مثبت مردم) به (دعوت) خداوند، در مورد (توحید و ربوبیت) او بحث و جدل می‌کنند، استدلال‌شان نزد پروردگارشان باطل (و بی‌اساس) است، و خشمی (شدید از خدا) بر آنان است، و عذابی سخت خواهند داشت. ۱۶ «الله»، کسیست که کتاب (آسمانی) را در حالی که سراسر حق است، نازل کرد و (نیز) وسیله‌ی سنجش (حق و باطل) را (نازل فرمود). و تو چه می‌دانی؟! شاید قیامت نزدیک باشد. ۱۷ کسانی که به آن ایمان ندارند، می‌خواهند که در آمدنش شتاب شود، و کسانی که ایمان دارند، از آن بیمناک‌اند و می‌دانند که آن حق است. آگاه باشید: کسانی که در مورد قیامت مجادله می‌کنند، در گمراهی دور و درازی به سر می‌برند. ۱۸ خداوند به بندگانش لطف و محبت دارد. به هر کس که بخواید، روزی می‌دهد، و فقط او نیرومند و شکست‌ناپذیر است. ۱۹ کسی که (با تلاش خود در

مزرعه‌ی دنیا)، محصول آخرت را بخواید، (به آن می‌رسد، و ما نیز به طرز چشمگیری) در محصول او خواهیم افزود، و کسی که محصول دنیا را بخواید، (کم یا زیاد، از آن به او می‌دهیم، و در آخرت، هیچ بهره‌ای نخواهد داشت. ۲۰ آیا آنان (به خیال خود) شریکانی (برای خدا) دارند که از دین (الهی) چیزهایی را برایشان توضیح می‌دهند که خدا (هم) اجازه‌ی آن را نمی‌دهد؟! اگر سخن (قطعی) خداوند در مورد تأخیر) داوری (تا روز قیامت در میان) نبود، قطعاً بین آنان قضاوت می‌شد. (آری)، ستم‌کاران، عذابی دردناک خواهند داشت. ۲۱ ستم‌کاران را خواهی دید که از آنچه کرده‌اند، بیمناک‌اند؛ حال آن‌که آن (دست‌آورد شوم)، بر آنان فرود خواهد آمد، و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در (بهترین جاهای بهشت، یعنی) زمین‌های سرسبز و خرّم و باغ‌های پُردرخت (آن) قرار دارند، و در حالی که در پیشگاه (لطف خاص) مالک و صاحب‌اختیار خود هستند، آنچه را که بخواهند، در اختیار خواهند گرفت. این، همان لطف و عنایت بزرگ (و ویژه‌ی خداوند)

۱۶ - ۱۷. حجت منکران خدا چه زمانی باطل است؟

«حجت»، چیزیست که انسان در مقام بحث، اثبات دعوی و غلبه بر طرف مقابل، آن را قصد می‌کند و بدان متمسک می‌شود (التحقیق، ج ۲، ص ۱۶۹). کسانی که در باره‌ی خدای متعال یا دین او احتجاج می‌کنند و می‌خواهند بعد از آن که فطرت سالم و زنده‌ی بشر آن را پذیرفته‌اند، خدا را نفی یا دین او را باطل کنند، حجت‌شان نزد پروردگارش باطل و زایل، و خود، مغضوب و معذب خداوند خواهند بود.

مقصود از این فرموده که مردم دعوت خداوند را استجاب کرده‌اند، استجاب حقیقیست؛ یعنی از روی علم و آگاهی و بدون شك و اضطراب استجاب کرده‌اند، و خلاصه، فطرت سالم انسانیت و ادارشان کرده که استجابت کنند؛ چون دین، با معارف که در آن است، فطری بشر است، و انسان، بدون هیچ درنگی آن را می‌پذیرد؛ البته در صورتی که فطرت به سبب عوامل خارجی نمرده باشد؛ همچنانکه فرموده است: «تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند؛ اما مردگان (و کسانی که روح انسانی را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند، و) خدا آن‌ها را (در قیامت) برمی‌انگیزد. سپس به سوی او باز می‌گردند.» (انعام/۳۶)؛ همچنین فرموده است: «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم کرده، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.» (شمس/۸۷)؛ نیز فرموده است: «با یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتیست که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.» (روم/۳۰). پس چون خدا دینی را تشریح کرد و انبیای خود را بدان سفارش فرمود و برای اقامه‌ی آن دین، از بندگانش هر که را که می‌خواست، انتخاب کرد، دیگر محاجه کردن در این باره که خدا دینی دارد که با آن، بندگان خود را به عبادت خود واداشته، کار باطلیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۴۸). بعضی از مفسران در باب مفهوم آیه گفته‌اند که محاجه‌ی اهل کتاب با خدا بعد از اعتراف‌هایی که کرده‌اند (این که اوصاف رسول خدا و خصوصیاتش در کتب آسمانی‌شان آمده)، محاجه‌ی باطل نزد پروردگار است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۱۶).

علت ابطال حجت منکران خدا

خداوند، همان کسیست که کتاب آسمانی و همچنین میزان را به حق نازل کرد. حق، کلمه‌ی جامعیست که معارف و عقاید حق و همچنین اخبار صحیح و برنامه‌های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی و آنچه را که از این قبیل است، شامل می‌شود؛ چراکه حق، همان چیزیست که با عنایت خارجی موافق است و تحقق یافته و جنبه‌ی ذهنی و پنداری ندارد. همچنین میزان، در این‌گونه موارد، معنی جامعی دارد،

و هرچند معنی لغوی آن، ترازو و ابزار سنجش وزن است، در معنی کنایی، به هر گونه معیار سنجش و قانون صحیح الهی و حتی شخص پیامبر اسلام ﷺ و امامان راستین ﷺ که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است، اطلاق می‌شود، و میزان روز قیامت نیز نمونه‌ای از این معناست.

به این ترتیب، خداوند، کتابی بر پیامبر اسلام ﷺ نازل کرده که هم حق است و هم میزان ارزیابی ارزش‌هاست؛ به گونه‌ای که دقت در محتوای این کتاب، از معارف و عقایدش گرفته تا طرق استدلال منطقی آن، و از قوانین اجتماعی‌اش گرفته تا برنامه‌هایی که برای تهذیب نفوس و تکامل انسان‌ها ریخته، دلیل حقانیت آن است. این محتوای عالی با این عمق و عظمت، آن هم از یک فرد امی و درس‌نخوانده که از عقب‌افتاده‌ترین محیط‌ها برخاسته، خود دلیلی بر عظمت پروردگار و وجود عالم ماورای طبیعت و هم دلیلی بر حقانیت آورنده‌ی آن است (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۹۲).

میزان در قیامت چیست؟

در روایت آمده که میزان، حضرت محمد ﷺ است که میان مردم با قرآن قضاوت می‌کند. برای سنجش هر چیزی، میزان مناسب لازم است. اجسام، با میزان‌های جسمی، و اعمال و افکار، با قوانین عادلانه و مجسمه‌های عدالت وزن می‌شوند، و میزان قیامت هم طبق روایات، عدل است و انبیا و اوصیا (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۱۷).

کسی از حضرت صادق ﷺ پرسید: آیا اعمال مردم در روز قیامت وزن می‌شود؟ امام ﷺ فرمود: «نه؛ برای این‌که اعمال، جسم نیستند. اعمال، صفت هستند، و کسی به وزن کردن اشیا نیاز دارد که از تعداد و سنگینی و سبکی آن‌ها آگاه نباشد؛ در حالی که چیزی از خدا پنهان نیست.» پرسید: پس میزان روز قیامت یعنی چه؟ فرمود: «میزان روز قیامت، عدالت است.» گفت: پس آیه‌ی «اما کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است.» (قارعه/۶) یعنی چه؟ فرمود: «یعنی هر کس اعمال نیکش بچربد.» (نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۵).

هشام از حضرت صادق ﷺ در باره‌ی آیه‌ی «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم.» (انبیاء/۴۷) پرسید؟ امام ﷺ فرمود: «میزان قیامت، پیامبران و اوصیای آنان هستند.» (نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۳۰). امام ﷺ در تفسیر این آیه‌ی شریف گفته است: «میزان، امیرالمؤمنین علی ﷺ است.» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۷۴). بنابراین، پیامبران و اوصیای ﷺ، هر یک، میزان سنجش اعمال امت و پیروان خود هستند. شاهد این معنی، آیه‌ی «(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم.» (اسراء/۷۱) است. /



این است آنچه خداوند به بندگان (خاص) خود بشارت داده است؛ هم آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند. بگو: جز عشق و علاقه‌ی (ثابت و پایدار) در مورد خاندانم، هیچ پاداشی برای رسالتم از شما نمی‌خواهم. و هر کس نیکی و حسنه‌ای به دست آورد، نیکی و حسنه‌ای (چندین برابر) در آن می‌افزاییم؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده و قدرشناس است. ۲۳ آیا می‌گویند: «(پیامبر) به خدا دروغ بسته است؟» (هرگز چنین نیست)؛ زیرا اگر خدا بخواهد، بر قلب تو مهر می‌نهد (و تو توان دریافت وحی را از تو می‌گیرد). و خداوند، باطل را محو می‌کند و با سخنانش، حق را ثابت و پابرجا می‌کند. خداوند، (اسرار) درون سینه‌ها را به‌خوبی می‌داند. ۲۴ او، کسی‌ست که از بندگانش توبه می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد و از کارهایتان آگاه است. ۲۵ و (دعای) کسانی را که ایمان

ذٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللّٰهَ عِبَادَهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰنِ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نّٰزِدْ لَهُ فِيْهَا حُسْنًا اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ ﴿٢٣﴾ اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰى عَلٰى اللّٰهِ كِذْبًا فَاِنْ يَشَا اللّٰهُ يَخْتِمْ عَلٰى قَلْبِكَ ط وَيَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمٰتِهٖ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ ﴿٢٤﴾ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئٰتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُوْنَ ﴿٢٥﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَيَزِدُّهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖ ؕ وَالْكَافِرُوْنَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَآءُ اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ خَبِيْرٌ بَصِيْرٌ ﴿٢٧﴾ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِّنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ ؕ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيْدُ ﴿٢٨﴾ وَمِنْ اٰيٰتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيْهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ؕ وَهُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ اِذَا يَشَآءُ قَدِيْرٌ ﴿٢٩﴾ وَمَا اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيْرٍ ﴿٣٠﴾ وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ فِي الْاَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَّلَا نٰصِيْرٍ ﴿٣١﴾

آوردند و کارهای شایسته کردند، اجابت می‌کند و از فضل و عنایت خویش بر آنان می‌افزاید، و کافران، عذابی سخت خواهند داشت. ۲۶ اگر خداوند، رزق و روزی را برای بندگانش گسترش می‌داد، بی‌شک در زمین سرکشی و ستم‌کاری می‌کردند؛ ولی به آن مقدار که بخواهد (و صلاح بداند، از خزانه‌ی غیب خویش) فرو می‌فرستد؛ زیرا او به (حال) بندگانش آگاه و بیناست. ۲۷ او، کسی‌ست که پس از یأس و نومیدی (مردم)، باران را فرو می‌فرستد و رحمتش را (بر همگان) می‌گستراند، و فقط او سرپرست (همگان) و شایسته‌ی ستایش است. ۲۸ از نشانه‌های (علم و قدرت) او، آفرینش آسمان‌ها و زمین و جنبندگانی‌ست که در آن دو پراکنده کرده است، و او هرگاه که اراده کند، بر گردآوری آن‌ها تواناست. ۲۹ هر مصیبتی به شما برسد، به سبب کارهایی‌ست که کرده‌اید و (البته) بسیاری (از بدی‌هایتان) را (نیز) می‌بخشد. ۳۰ شما نمی‌توانید در زمین (از دست خدا) بگریزید، و غیر از خداوند، هیچ سرپرست و یاورى ندارید. ۳۱

۲۳. اجر پیامبر یا امت پیامبر؟

اهل بیت، مرجع علمی و عملی امت اند

پیامبر اسلام نیز مانند تمام پیامبران الهی، برای رسالت و دعوت دینی خود، اجر و مزدی طلب نمی‌کند؛ چراکه قرآن، تذکری برای تمام عالم و نه برای یک طایفه معین است تا از آن طایفه مزد گرفته شود (انعام/۹۰). در آیه دیگری از قرآن کریم می‌خوانیم: «من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا)، هیچ‌گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند.» (فرقان/۵۷)؛ یعنی دعوت مرا به اختیار خود بپذیرید؛ که همین، مزد من است. چرا اما خدای متعال در این آیه شریف - برخلاف آیات مشابه در قرآن کریم - اجری برای رسول خدا ﷺ معین کرده، و آن، مودت به اقربای آن جناب است؟ از مضامین سایر آیات این باب در می‌یابیم که این مودت نیز به استجاب دعوت مربوط است؛ یا استجابت همه‌ی دعوت یا بعضی از آن که اهمیت بیشتری دارد. حال اگر مودت به ذی‌القربی را از مصادیق اجر بدانیم، آیا پیامبر ﷺ از امت خویش برای دعوتش درخواست اجر کرده است یا نه؟

مقصود از مودت فی‌القربی چیست؟

مفسران، معانی متفاوتی برای آیه ذکر کرده‌اند (رک: روح‌المعانی، ج ۲۵، صص ۳۰-۳۲)؛ از جمله صاحب مجمع‌البیان می‌گوید که مراد از مودت به قربی، دوستی خویشاوندان رسول خدا ﷺ و عترت او از اهل‌بیتش است. طبق این تفسیر، روایاتی هم از طرق اهل سنت، و هم از طرق شیعه وارد شده که همه‌ی آنها، آیه را به مودت عترت و دوستی با آن حضرات ﷺ تفسیر کرده‌اند. اخبار متواتری هم که از طرق دو طایفه بر وجوب مودت اهل‌بیت ﷺ و محبت آن حضرات رسیده، این تفسیر را تأیید می‌کند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۳۰).

رای برگزیده

اگر در اخبار متواتری مانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه و امثال آن‌ها که مردم را برای فهم کتاب خدا و معارف اصولی و فروعی دین و بیان حقایق آن، به اهل‌بیت ﷺ ارجاع داده‌اند، دقت کنیم، هیچ شکی براینمان باقی نمی‌ماند که منظور از واجب کردن مودت اهل‌بیت، و اجر رسالت قرار دادن آن، تنها این بوده که این محبت را وسیله‌ای قرار دهد برای این‌که مردم به ایشان رجوع کنند، و اهل‌بیت ﷺ، مرجع علمی مردم باشند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۵۹-۶۶)؛ مودتی که در شأن ایشان ثابت است (تفسیر کشف، ج ۴، ص ۲۲۰). پس مودتی که اجر رسالت فرض شده، چیزی ماورای خود رسالت و دعوت دینی و بقا و

دوام آن نیست. در نتیجه، معنای آیه‌ی شریف چنین می‌شود که من از شما اجری درخواست نمی‌کنم؛ چیزی که هست، این‌که چون خدای متعال، مودت به عموم مؤمنین را که اقربای من هم از ایشان‌اند، بر شما واجب فرموده، من مودت شما به اهل‌بیتم را اجر رسالتم می‌شمارم. خدای متعال در این معنا فرموده است: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند رحمان، محبتی برای آنان در دلها قرار می‌دهد.» (مریم/۹۶)؛ نیز فرموده: «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند.» (توبه/۷۱). با این بیان، فساد و بطلان چند اشکال (روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۳۳) مشخص می‌شود:

۱- گفته‌اند که نمی‌توان قربی را اهل‌بیت آن جناب دانست؛ چراکه مقام نبوت در مظان تهمت قرار می‌گیرد و مردم می‌گویند که پیغمبر خدا هم مانند سایر انسان‌های مادی که برای تأمین آیه‌ی فرزندان خود تلاش می‌کنند، دین خدا را وسیله‌ی معاش فرزندان و خویشاوندان خود کرده است؛

۲- یا گفته‌اند که اگر معنای آیه، مودت به عترت باشد، با آیه‌ی «و تو (هرگز) از آن‌ها پاداشی نمی‌طلبی.» (یوسف/۱۰۴) منافات دارد.

بنا بر این تفسیر، مودت اهل‌بیت ﷺ، اجر رسالت خوانده شده، و این اشتباه است؛ چراکه اجری که در این آیه درخواست شده، نفعی‌ست که عاید خود بشر می‌شود و نه عاید عترت تا بتوان شبهه‌ی مذکور را وارد دانست؛ ضمن این‌که آیه‌ی شریف، در مدینه نازل شده و خطاب به مسلمانان است، و بی‌گمان مسلمانان هرگز پیامبر خود را که با عصمت الهی از هر خطا مصون است، به چنین تهمتی (مطالبه‌ی اجر رسالت برای خاندان خود) متهم نمی‌کنند. به فرض که مؤمنان، ایشان را به این اتهام متهم کنند، و مطابق گفته‌ی مذکور، چنین درخواستی با شأن نبوت مناسب نباشد، باید همین اتهام و این ناسازگاری با شأن نبوت را در بسیاری از خطاب‌های قرآنی که مشابه این خطاب است، ساری و جاری دانست؛ مانند آیات بسیاری که اطاعت رسول خدا ﷺ را به طور مطلق بر امت واجب می‌کند، و باز مانند آیاتی که انفال را ملک خدا و رسول خدا ﷺ می‌داند، و نیز آیاتی که دادن خمس به اقربای رسول خدا ﷺ را واجب می‌کند، و آیاتی که آن جناب را در مسئله‌ی ازدواج با زنان توصیه می‌کند، و ... (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۶۷-۶۶). بنابراین، چون در هیچ‌یک از موارد مذکور، ایرادی بر شخص رسول خدا ﷺ وارد نیست، در موضوع بحث نیز چنین نیست. /

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٣١﴾ إِنَّ يَسَاءَ لِمَنْ كَفَرَ الْيَوْمَ أَنْ يَرْجُوهَ الْجَوَارِ بَعْدَ أَنْ قَامَ عَلَيْهِمْ سَيْفٌ وَالْجَوَارِ الْمُتَمَرِّجُ فِي الْبَحْرِ يَبْسُوتُ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَنَّهُمْ لَمَّا كَانُوا فِيهَا عَسْفَرُونَ ﴿٣٢﴾ أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٣﴾ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا لَهُمْ مِنْ حَيْصٍ ﴿٣٤﴾ فَمَا آوَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ كِبْرَ الْأَشْمِ وَالْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٦﴾ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٧﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾ وَلَمَنِ اتَّصَرَ بِعَدُوِّهِ فَلَهُ جُزَاءٌ أَوْ لِيُكْفَىٰ غَمَّهُمْ وَأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤١﴾ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٢﴾ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وِجْيٍ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ اللَّهِ مَكْرَهُمْ فَلْيُبْسِئْ لَهُمْ نِعْمَ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ لَمْ يَذْهَبُوا عَنْهُ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ وَأَتُوا إِلَهُكُمْ وَأَنْتُمْ مُسِرِّحُونَ ﴿٤٣﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٤٤﴾

از آیات و نشانه‌های او، کشتی‌هایی است که همچون کوه‌ها (ی غول پیکر) در دریا (روان) هستند. ۳۲ اگر (خدا) بخواهد، باد را ساکن می‌کند. در نتیجه، آن کشتی‌ها روی دریا ساکن و بی‌حرکت می‌شوند. به‌راستی در این (پدیده)، نشانه‌هایی (بزرگ) وجود دارد برای کسی که بسیار شکیبا و شکرگزار باشد؛ ۳۳ یا (اگر بخواهد)، به سزای اعمالی که (سرنشینان آن کشتی‌ها) کرده‌اند، آن (کشتی‌ها) را نابود می‌سازد و (البته) بسیاری (از گناهان آن‌ها) را می‌بخشد (تا آنان را به کیفر اعمال‌شان برساند) ۳۴ و (نیز) کسانی که در باره‌ی آیات و نشانه‌های ما بحث و جدل می‌کنند، بدانند که هیچ راهی برای فرار (از چنگال قدرت ما) ندارند. ۳۵ پس هر آنچه به شما داده شده، کالای زندگی دنیاست، و آنچه نزد خداست، برای کسانی که ایمان آورده‌اند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند، بهتر و ماندگارتر است؛ ۳۶ کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت دوری می‌کنند، و هنگامی که

خشمگین می‌شوند، گذشت می‌کنند؛ ۳۷ و کسانی که به (دعوت) پروردگارشان پاسخ (مثبت) دادند و نماز را کامل و بی‌نقص به جا آوردند و تصمیمات‌شان بر اساس مشورت با یکدیگر است و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند؛ ۳۸ و کسانی که هر گاه مورد ستم و تجاوز قرار گیرند، (سکوت نمی‌کنند و مطابق با قوانین الهی)، حق خود را می‌ستانند. ۳۹ و جزای هر بدی، عقوبتی مانند خود آن است؛ پس هر کس (از حق خود) بگذرد و (بین خود و خدایش) را اصلاح کند، پاداشش با خدا خواهد بود. خداوند، ستم‌کاران را دوست ندارد. ۴۰ و البته کسانی که پس از ستم دیدن، حق خود را بگیرند، هیچ راهی برای (ملامت و مؤاخذه‌ی) آنان وجود ندارد. ۴۱ راه (مجازات و کیفر)، تنها بر کسانی باز است که به مردم ستم می‌کنند و بدون آن‌که حق داشته باشند، در زمین ظلم و تجاوز می‌کنند. آنان، عذابی دردناک خواهند داشت. ۴۲ البته کسی که صبر و گذشت کند (، دارای اراده‌ی بسیار قوی است؛ زیرا) این (صبر و گذشت)، از کارهایی است که برای آن، اراده‌ی قطعی لازم است. ۴۳ هر کس که خدا او را گمراه کند، پس از آن (گمراهی) خداوند، (دیگر) هیچ سرپرستی ندارد، و هنگامی که ستم‌کاران عذاب را ببینند، ایشان را خواهی دید که می‌گویند: «آیا هیچ راهی برای بازگشت (به دنیا) وجود ندارد؟» ۴۴

مفسران، مراد از جمله را موارد ذیل دانسته‌اند:

۱- خدای متعال، مظلوم را به سبب علاقه و محبت به ظالم، به عفو تشویق نکرده؛ بلکه خواسته است مظلوم به ثواب جزیلی برسد؛ چون به او محبت دارد؛ ۲- خدا، به هر حال، ظالم را دوست ندارد؛ چه او را قصاص کرده یا نکرده باشند؛ برای این که او به حقوق دیگران تجاوز کرده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۵۷). ۳- خداوند، در مقام بیان علت برای این اصل است که جزای بدی، بدی‌ست؛ بدون در نظر گرفتن همانندی و مساوات.

ممکن است وقتی سخن از عفو و اجر آن به میان می‌آید، برخی توهم کنند که حق انتصار (طلب یاری) از مظلوم ضایع شده است. بنابراین، خداوند برای دفع این شبهه فرموده است: «کسانی که بعد از ستم دیدن در مقام گرفتن حق خود برآیند، هیچ مانعی جلوگیری از آن نیست.» در شرع الهی نیز هیچ مجوزی نیست که حق آنان را باطل کند؛ لکن فضیلتی در صبر و بخشش است که از تمامی فضایل مهم‌تر است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۹۳-۹۵).

عفو سازنده چیست؟

۱- دستور عفو برای این است که هنگام قصاص و کیفر، گاه انسان می‌تواند خود را مراقبت کند و از حد می‌گذراند و در صف ظالمان قرار می‌گیرد.

۲- دستور عفو، به معنی دفاع از ظالمان نیست؛ چراکه خداوند، ظالمان را هرگز دوست نمی‌دارد؛ بلکه هدف از این دستور، هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است.

۳- کسانی شایسته‌ی عفوند که از مرکب ظلم پیاده و از گذشته‌ی خود نادم شوند و در مقام اصلاح خویش برآیند؛ نه ظالمانی که عفو، آن‌ها را جسورتر و جری‌تر می‌کند. به تعبیر روشن‌تر، عفو و مجازات، هر یک، جای ویژه‌ای دارد. عفو در جایی‌ست که انسان بر انتقام قدرت دارد، و اگر می‌بخشد، از موضع ضعف نیست. این عفو، سازنده است؛ هم برای مظلوم پیروز؛ چراکه به او تسلط بر نفس و صفای دل می‌بخشد؛ و هم برای ظالم مغلوب؛ چون او را به اصلاح خویش وادار می‌دارد. کیفر و انتقام و مقابله به مثل نیز در جایی‌ست که ظالم هنوز از مرکب شیطان پیاده نشده، و مظلوم، پایه‌های قدرت خود را محکم نکرده، و عفو از موضع ضعف است. اینجاست که باید به مجازات اقدام کند (تفسیر نمونه، ج ۲۰، صص ۴۶۷-۴۶۶).

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «هنگامی که روز قیامت می‌شود، کسی (از سوی خداوند) ندا می‌دهد که هر کس اجر او بر خداست، وارد بهشت شود. گفته می‌شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ به آن‌ها می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.» (تور الثقلین، ج ۴، ص ۵۸)، ب/

۳۹- ۴۳. تمام مظلومان عالم برضد ظالمان قیام کنند

کلمه‌ی «انتصار» و کلمه‌ی «استنصار»، هر دو به معنای طلب یاری‌ست (مفردات، ص ۸۰۹). مؤمنان، کسانی‌اند که چون ببینند به یکی از ایشان ظلم شده است، از دیگران طلب نصرت می‌کنند، و چون همگی، بر سر حق متفق و چون یک تن واحدند، اگر به یکی از ایشان ظلم شود، مثل این است که به همه‌ی ایشان ظلم شده، و یک‌دل و یک‌جهت در مقابل آن ظلم مقاومت می‌کنند. البته برخی از اهل لغت نیز انتصار را به معنای یاری طرفینی می‌دانند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۵۵). ظلم ممکن است ظلم فردی یا قیام برضد حکومت اسلامی باشد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۶۹). در هر صورت، برای رفع ظلم باید مقاومت کرد. مقاومت در برابر ظلم و جلوگیری از رخنه‌ی آن در اجتماع، بر هر کسی که قدرت این کار را داشته باشد، به حکم فطرت واجب است؛ همچنان که قرآن کریم فرموده است: «و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید.» (انفال/۷۲)؛ نیز فرموده است: «و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.» (حجرات/۹).

یک پرسش و پاسخ آن

اگر تلافی مظلوم در برابر ظلم ظالم، ظلم و بغی نیست، چرا آیه‌ی ۴۰، آن را سیئه خوانده است؟ بعضی در پاسخ به این پرسش گفته‌اند: چون در مقابل سیئه، ستمگر قرار گرفته، و از باب مشاکله (هم‌شکل بودن) است؛ همچنان که قرآن کریم در جای دیگر فرموده است: «هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید.» (بقره/۱۹۴). برخی دیگر نیز گفته‌اند از این رو هر دو عمل را سیئه و بد خوانده که با هر کس چنان رفتار شود، ناراحتش می‌کند: ظالم با ظلم خود، به مظلوم اسائه می‌کند، و مظلوم هم با انتقام خود، ظالم را ناراحت می‌کند (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۹).

عفو، به معنای تأیید ظلم و جرأت یافتن ظالم و نفی انتقام نیست

خداوند، وعده‌ی جمیلی به کسانی می‌دهد که به جای انتقام، عفو و اصلاح می‌کنند. ظاهراً مراد از اصلاح این باشد که مظلوم بین خود و پروردگارش را اصلاح کند. بعضی هم گفته‌اند که مراد از اصلاح، اصلاح بین مظلوم و ظالم است؛ بدین معنا که مظلوم، ظالم را عفو و از ظلمش اغماض کند (روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۴۷). البته گرچه خداوند به عفو توصیه کرده، این عفو نباید توهم تأیید ظلم یا جرأت یافتن ظالم بر استمرار مظالم خود را در اذهان ایجاد کند. برای همین، خداوند به سرعت اضافه می‌فرماید که ظالمان را دوست ندارد.



وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الذَّلِيلِ يَنْظُرُونَ
 مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخٰسِرِينَ الَّذِينَ
 خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۗ أَلَا إِنَّ الظَّٰلِمِينَ
 فِي عَذَابٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٥﴾ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾ اسْتَجِيبُوا
 لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ
 مِنْ مَلٰجِئَ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نٰكِرٍ ﴿٤٧﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا
 فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۗ أَنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلٰغُ ۗ وَإِنَّا إِذَا
 أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَبَّبْنَا إِلَيْهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ
 بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾ لِلَّهِ مُلْكُ
 السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۗ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثًا
 وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوٰرَ ﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا
 وَيَجْعَلُ لِمَنْ يَشَاءُ عَاقِبَةً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ وَمَا كَانَ
 لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ
 رَسُوْلًا فَيُوحِي بَآذِنِهِ مَا يَشَاءُ ۗ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾

و آنان را می بینی، در حالی که از روی خفت و خواری، سر به زیر افکنده اند، بر آتش عرضه خواهند شد، و در آن حال، از گوشه‌ی چشم، پنهانی (به آن عذاب هولناک) نگاه می‌کنند، و اهل ایمان می‌گویند: «زیان‌کاران حقیقی، کسانی هستند که در روز قیامت، (سرمایه‌ی) وجود خویش و خانواده‌ی (بهشتی) خود را از دست داده‌اند. آگاه باشید که ستم‌کاران در عذابی پایدار خواهند ماند.» ۴۵ غیر از خدا، هیچ سرپرست و یآوری ندارند که آنان را یاری کند، و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ راهی برای (هدایت و سعادت) او وجود ندارد ۴۶ پیش از آن که روزی فرا رسد که از سوی خدا هیچ بازگشتی برای آن مقرر نشده، به (دعوت) پروردگارتان پاسخ (مثبت) دهید. در آن روز، (جز پناه خدا)، هیچ پناهگاهی ندارید و به هیچ وجه نمی‌توانید (عذاب الهی را) تغییر دهید.

۴۷ پس اگر (به دعوت الهی) پشت کردند، (غمگین مشو؛ زیرا) ما تو را مسئول و مراقب (اعمال و رفتار) آنان نفرستادیم. وظیفه‌ی تو فقط رساندن (پیام خدا) است. هنگامی که ما رحمتی (اندک) از جانب خود به انسان‌ها می‌چشانیم، از آن سرمست می‌شوند، و اگر به سبب دستاورد گذشته‌شان، رنج و ناراحتی (کوچکی) به آنان برسد، (نعمت بی‌شمار الهی را فراموش می‌کنند؛ زیرا انسان بسیار ناسپاس است. ۴۸ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، تنها برای خداست. آنچه بخواهد، می‌آفریند. به هر کس که بخواهد، دختر می‌بخشد، و به هر کس که بخواهد، پسر عطا می‌کند؛ ۴۹ یا این‌که به برخی از مردم، هم پسر و هم دختر می‌دهد، و هر کس را که بخواهد، عقیم می‌کند. او بسیار دانا و تواناست. ۵۰ برای هیچ بشری ممکن نیست که خدا با او سخن بگوید؛ مگر این‌که (مستقیماً به او) وحی کند، یا این‌که (به واسطه و) از پس حجابی باشد، یا فرستاده‌ای می‌فرستد. پس (آن فرستاده)، آنچه را که (خدا) می‌خواهد، با اجازه‌ی او وحی می‌کند. خداوند، بلندمرتبه و حکیم است. ۵۱

مترجم و تدوین: م. شرف‌زاد

طرق نزول وحی از طریق جبرئیل

فرشته‌ی وحی بی آن‌که بر پیامبر ظاهر شود، در روح او القای وحی می‌کرده است؛ چنان‌که در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده است: گاه فرشته به صورت انسانی در می‌آمد و به پیامبر خطاب می‌کرد و مطالب را به او می‌گفت. گاه همچون زنگ در گوشش صدا می‌کرد، و این سخت‌ترین نوع وحی بر پیامبر بود؛ به گونه‌ای که حتی در روزهای بسیار سرد، صورت مبارکش غرق عرق می‌شد، و اگر بر مرکب سوار بود، مرکب چنان سنگین می‌شد که بی‌اختیار به زمین می‌نشست. گاه نیز جبرئیل به صورت اصلی‌اش بر پیامبر ظاهر می‌شد، و این در عمر پیغمبر، تنها دو بار صورت گرفت (فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۷۰).

خداوند علی و حکیم، وحی را نازل می‌کند

خدای متعال، به سبب برتری مقامش از خلق و نظام حاکم در آن، بزرگ‌تر از آن است که مانند خلق که با هم گفت‌وگو می‌کنند، با خلق خود گفت‌وگو کند، و باز به علت علو مقامش و حکمتش، راه وحی را برای سخن گفتن با خلق اختیار کرده، و این بدین سبب است که هدایت هر نوعی از مخلوقات به سوی سعادت خاص خودش، کار خداست (طه/۵۰؛ نحل/۹)، و سعادت انسان نیز بدان است که خداوند، راه سعادت را بدو نشان دهد و او را به سنتی که خود در زندگی انسان‌ها جاری کرده، راه‌نمایی فرماید تا انسان‌ها به آن برسند، و در این راه‌نمایی، تنها دلالت عقل کافی نیست؛ چون عقل، همان‌طور که گاهی راه را نشان می‌دهد، گاهی هم به خطا می‌رود. برای همین، خدای سبحان، طریق وحی را برگزید که از هر خطایی مصون است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۹-۱۱۰).

اقسام وحی

حضرت علی رضی الله عنه، وحی را به هفت قسم تقسیم فرموده است:

۱. وحی رسالت و نبوت (نساء/۱۶۳)؛ ۲. وحی به معنی الهام (نحل/۶۸)؛
۳. وحی به معنی اشاره (مریم/۱۱)؛ ۴. وحی به معنی تقدیر (فصلت/۱۲)؛
۵. وحی به معنی امر (مائده/۱۱۱)؛ ۶. وحی به معنی دروغ‌پردازی (برخی برای فریب، به دیگران سخنان آراسته القا می‌کنند) (انعام/۱۱۲)؛ ۷. وحی به معنی خبر (انبیاء/۷۳) (بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۴).

از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می‌توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار، دو گونه است: «وحی تشریحی»؛ و «وحی تکوینی»؛ وحی تشریحی، همان است که بر پیامبران فرستاده می‌شد، و رابطه‌ی خاصی میان آنان و خدا بود که فرمان‌های الهی و حقایق را از این طریق دریافت می‌کردند. وحی تکوینی، همان غرایز و استعدادها و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات گوناگون جهان قرار داده است (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۹۱). / ب

۵۱. تحقق ارتباط خداوند با بشر از طریق وحی

آیه‌ی شریف، وحی و سخن گفتن خدا با بندگانش را به سه قسمت تقسیم می‌کند: ۱. به وسیله‌ی وحی؛ ۲. از پس پرده و حجاب؛ ۳. به وسیله‌ی ارسال رسول که به اذن خود، هر چه بخواهد، به آن رسول وحی می‌کند. آنگاه می‌فرماید که خداوند، پیام‌های خود را به این طریق به رسول خود وحی می‌کند، و آنچه از ناحیه‌ی خدای متعال به آن‌جناب وحی شده، قبل از وحی، در نفس وی سابقه نداشته، و این وحی، نوری الهی است که خدای متعال، هر یک از بندگان خود را که بخواهد، به این هدایت اختصاص می‌دهد.

نکاتی در مورد اقسام وحی

۱. هر سه مصداق پیش‌گفته، از مصادیق تکلم خدا با بشر است که در آیات دیگر از قرآن نیز بدان‌ها اشاره شده است (اعراف/۱۴۴؛ نساء/۱۶۴).

۲. مراد از قسم اول تکلم خداوند با بشر، سخن گفتن خفیست؛ سخن گفتنی که هیچ واسطه‌ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد. دو قسم دیگر اما که یا حجاب است، یا رسولی که به وی وحی می‌شود، سخن گفتنی با واسطه است. فرقی که هست، این‌که در یکی، واسطه، رسول است که وحی را از مبدأ وحی می‌گیرد و به پیامبر می‌رساند، و در دیگری، واسطه، حجاب است که خود رساننده‌ی وحی نیست؛ ولی وحی از ماورای آن صورت می‌گیرد.

۳. مراد از رسول، همان فرشته‌ی وحی است که پیام خدا نخست به او داده می‌شود، و او هر چه را که خدای سبحان اذن داده باشد، به پیامبر وحی می‌کند؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «آن را روح الامین نازل کرده است بر دل تو.» (شعراء/۱۹۳-۱۹۴)؛ همچنین فرموده است: «فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند، جبرئیل است.» (بقره/۹۷). پس رسول خدای ﷺ، پیام خدا را به مردم ابلاغ می‌کند؛ نه وحی را. در عین حال اما وحی‌کننده، خدای سبحان است؛ همچنان‌که در آیاتی از قرآن کریم، خداوند، وحی را به خود نسبت داده است (یوسف/۳؛ نساء/۱۶۳؛ نحل/۶۳).

۴. کلمه‌ی «وراء» در اینجا به معنای پشت نیست؛ بلکه به معنای بیرون هر چیزیست که محیط به آن چیز است؛ به شهادت کلام خدای متعال که می‌فرماید: «و خداوند به همه‌ی آن‌ها احاطه دارد.» (بروج/۲۰). البته این قسم تکلم (تکلم از ماورای حجاب)، مانند تکلم خدای متعال با موسی در کوه طور یا وحی‌هایی است که در عالم رؤیا به انبیاء رضی الله عنهم می‌شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۷-۱۰۹).



وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا
وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْأَلَىٰ لِلَّهِ تَصْيِيرَ الْأُمُورِ ﴿٥٢﴾

سورة الزخرف
آیاتها ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمَّ ١ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ إنا جعلناه قرءانا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِيٌّ
حَكِيمٌ ٤ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَن كُنْتُمْ
قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ٥ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ
٦ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ٧
فَاهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ٨
وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ
خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٩ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠

و همان گونه (که به پیامبران پیش از تو وحی فرستادیم)، روحی (والامقام) را که (شأنی) از شئون (خاص) ماست، نزد تو فرستادیم. تو (پیش از این وحی)، نه از (محتوای دقیق) کتاب (خدا) خبر داشتی و نه می دانستی که ایمان داشتن (به اصول و فروع اسلام) چگونه است؛ ولی آن (روح) را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان مان را که بخواهیم، با آن هدایت می کنیم، و قطعاً تو (مردم را) به راه راست هدایت می کنی؛ ۵۲: راه خداوند؛ همو که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط برای اوست. آگاه باشید که همه ی امور، تنها نزد خداوند باز می گردد. ۵۳

سوره ی زخرف (در مگه نازل شده است) به نام خداوند بخشنده ی مهربان حا، میم. ۱ سوگند به کتاب روشنگر ۲ ما قرآن را سخنانی (که بر پیامبر) خوانده شده و عربی (و فصیح است) قرار دادیم؛ باشد

که (آن را) بفهمید. ۳ و به راستی (حقیقت) آن، در لوح محفوظ که نزد ماست، والمرتبه (و فراتر از فهم مردم) و استوار و به هم پیوسته است؛ (نه بخش بخش). ۴ آیا به سبب این که شما افرادی هستید که از حد خود تجاوز می کنید و به جهت روی گرداندن از شما، این (کتاب سراسر) پند و یادآوری را از شما دور کنیم؟ ۵ چه بسیار پیامبرانی که در میان گذشتگان فرستادیم (و خطاکاری آنان، مانع راه نمایی ما نشد). ۶ (البته) هر پیامبری نزدشان آمد، فقط مسخره اش می کردند. ۷ پس ما کسانی را هلاک کردیم که از این (مشرکان لجوج) بسی نیرومندتر بودند، و وضعیت پیشینیان (، در آیات فراوان) آمده است. ۸ اگر از آنان بپرسی که آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است، بی شک می گویند: «آن ها را (خدای) شکست ناپذیر و دانا آفریده است.»؛ ۹ همو که زمین را (همچون) بستری (نرم و راحت) قرار داد و برایتان راه هایی در آن پدید آورد تا (به مقاصدتان) راه یابید؛ ۱۰

مکارم و طرق اخلاق نیک سوق دهد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲).
در روایات متعددی نیز آمده که پیامبر ﷺ از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود، و با چنین تأییدی، بی‌گمان بر اساس الهام روح القدس عمل می‌کرد. علامه مجلسی معتقد بود که پیامبر اسلام، قبل از مقام رسالت، دارای مقام نبوت بوده است: گاه فرشتگان با او سخن می‌گفته‌اند، و او صدای آن‌ها را می‌شنیده، و گاه در رؤیای صادق به او الهام الهی می‌شده، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسیده و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شده است (بحار الانوار، ج ۱۸، صص ۲۷۷-۲۸۸).

پیامبر هدایت یافته، مردم را به صراط مستقیم هدایت می‌کند
خدای متعال، به وسیله‌ی وحی روح به انبیا، دو کار کرده است: یکی این که انبیا و امت‌های ایشان را بدین وسیله هدایت کرده؛ و دیگر این که انبیا را تسدید و تأیید کرده و به اعمال صالح هدایت و ارشاد فرموده است. در نتیجه، آیه‌ی شریف، در معنای آیه‌ی «تو بی‌گمان از رسولان (خداوند) هستی (و) بر راهی راست (قرار داری)». (س/۴۲) است؛ چون این آیه هم رسالت و ایمان آن جناب را تصدیق می‌کند. اینک این پیامبر هدایت یافته، مردم را نیز به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند، و این همان چیزیست که خدا مردم را به سوی هدایت می‌کند. پس هدایت خدا و رسول خدا ﷺ یک هدایت، و دعوتشان یک دعوت است.

دلیل مستقیم بودن صراط الهی این است که چون وقتی مُلک هر چیزی، از آن خدای متعال باشد، قهراً مالک غایتی که هر چیز به سوی آن سیر می‌کند و سعادت که هر چیز به سویش متوجه است نیز هست. در نتیجه، غایت و سعادت هر موجودی، همان چیزیست که خدای متعال برای آن معین کرده، و راه سعادت که باید سلوک کنند تا بدان برسند، همان طریقیست که خدا تشریح و بیان کرده، و احدی غیر از خدا، مالک هیچ چیز نیست تا برای مملوک خود غایتی معین و نهایی مقرر کند، یا برای رسیدن مملوکش به سعادت خاص خود، راهی برایش تشریح کند. پس سعادت که خدای سبحان به سوی آن دعوت می‌کند، سعادت حقیقی انسان‌هاست، و راهی هم که او بشر را به پیمودن آن دعوت کرده تا به سعادتشان منتهی کند، راه حقیقی و صراط مستقیم است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۱۱۳-۱۱۵). بنابراین، وحی باید تنها از سوی خدا باشد؛ چراکه بازگشت همه‌ی اشیا و تدبیر آن‌ها، به سوی اوست، و برای همین، او باید مبدأ وحی بر پیامبران باشد تا هدایت حقیقی صورت گیرد (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۵۰۷). ا/ب

۵۲- ۵۳. پیامبر ﷺ، صراط مستقیم الهیست

خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید که ای پیامبر، معارف و شریعی (البته برخی از مفسران، روح را قرآن یا روح القدس دانسته‌اند (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۲۲، ص ۱۷۵)) که هم خودت داری و هم مردم را به سوی آن دعوت می‌کنی، از خود تو نیست، و تو چنان نبودی که آن‌ها را از پیش خود دریایی و به علم خود کشف کنی؛ بلکه هر چه از این مقوله داری، از ناحیه‌ی ماست که به وسیله‌ی وحی بر تو نازل کرده‌ایم.

پیامبر ﷺ، قبل از نزول وحی، مؤمن بود یا نه؟

آنچه خدا به پیامبر ﷺ موهبت فرموده، به وسیله‌ی وحی بعد از نبوت بوده است. بنابراین، مراد از فرموده‌ی «تو خودت درایت و فهم حقایق کتاب را نداشتی»، این است که خودت پیشتر معارف جزئی عقاید و قوانین عملی را که در کتاب آمده، نمی‌دانستی. همچنین مراد از فرموده‌ی «و تو نمی‌دانستی ایمان چیست»، این است که تو واجد ایمان و التزام تفصیلی به یک معارف حق و اعمال صالح نبودی. پس آیه‌ی شریف، منافاتی با این ندارد که آن جناب، قبل از بعثت هم ایمان به خدا داشته و اعمالش همه صالح باشد؛ چون آنچه در این آیه نفی شده، علم تفصیلی به جزئیات معارف آمده در کتاب و نیز التزام اعتقادی و عملی به آن معارف است. مشخص است که نفی علم و التزام تفصیلی، ملازم با نفی التزام اجمالی به ایمان به خدا و خضوع در برابر حق نیست. پس نه می‌توان گفت که رسول خدا ﷺ، قبل از بعثت ایمان نداشته (رک: روح المعانی، ج ۲۵، ص ۵۸)، و نه می‌توان گفت که ایشان، قبل از بعثت هم تمامی کمالات علمی و عملی بعد از بعثت را داشته است، و البته جای هیچ شکی نیست که حال رسول خدا ﷺ قبل از بعثت با حال آن جناب در بعد از بعثت فرق داشته است.

شخصی از رسول خدا ﷺ پرسید: آیا هیچ بتی را پرستیده‌ای؟ فرمودند: نه. پرسید: هیچ شراب نوشیده‌ای؟ فرمودند: هرگز. من از اولین روز زندگی‌ام همین مقدار را می‌دانستم که این عقایدی که مردم دارند، کفر است؛ ولی نمی‌دانستم که کتاب و ایمان چیست. در اینجا بود که آیه‌ی شریف «مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» نازل شد (الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۳).

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، خداوند، بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان را با او قرین کرد تا شب و روز وی را به راه‌های



وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا
كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ ﴿١١﴾ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾ لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ
ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفًاكُمْ
بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا
ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾ أَوْ مَنْ يَتَشَوَّفُ فِي
الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ
الَّذِينَ هُمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ إِنَّا شَاهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ
شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ
مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ آتَيْنَاهُمْ
كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوا
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَرِ آئَةٍ وَإِنَّا لَنَرَاهُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٢﴾

و همان کسی که از آسمان به اندازه‌ای (معین) آب فرود آورد. پس به وسیله آن، سرزمینی مرده را زنده کردیم. (شما نیز) همین گونه (از گورها) خارج می‌شوید؛ ۱۱ و همان کسی که همه‌ی گونه‌ها (متنوع موجودات) را آفرید و برای شما کشتی‌ها و چهارپایان را پدید آورد که بر آن‌ها سوار می‌شوید؛ ۱۲ تا بر پشت آن‌ها قرار بگیرید. سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را به یاد آورید و بگویید: «پاک و منزّه است کسی که این‌ها را در جهت منافع (و کمال) ما، رام و مسخر کرد، و این در حالی‌ست که ما توان (رام و مسخر کردن) آن‌ها را نداشتیم؛ ۱۳ و قطعاً ما تنها نزد مالک و صاحب‌اختیار خویش بازخواهیم گشت.» ۱۴ (از یک سو، به خالق دانا و توانا اعتراف می‌کنند، و از سوی دیگر، از بندگان خداوند برای خودش فرزندی مقرر می‌کنند. به‌راستی که انسان آشکارا ناسپاسی می‌کند. ۱۵ آیا (خدا) از آنچه آفریده، دخترانی را

(برای خود) انتخاب کرده، و شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده است؟ ۱۶ هنگامی که یکی از آنان، به (دختر، یعنی) آنچه (که خود او داشتن‌اش را) برای (خدای) رحمان توصیف کرده است، بشارت داده می‌شود، (از فرط عصبانیت،) چهره‌اش سیاه می‌شود، و این در حالی‌ست که خشم و اندوه، سراسر وجودش را فرا گرفته است؛ ولی دم نمی‌زند. ۱۷ (و از سر جهالت با خود می‌گوید:) آیا (باید) کسی را (بزرگ کنم) که در زر و زیور پرورش می‌یابد و در (هنگام) بحث و جدل نمی‌تواند آنچه را که در دل دارد، به‌روشنی بیان کند و دلایل قانع‌کننده بیاورد؟ ۱۸ فرشتگان را که خود بندگان (خدای) رحمان هستند، دختران (او) نامیده‌اند. آیا هنگام آفرینش آنان حضور داشته‌اند؟ بی‌شک گواهی (نا‌بجای) آنان (در مورد دختر بودن فرشتگان) نوشته می‌شود و (در مورد آن) بازخواست خواهند شد. ۱۹ گفتند: «اگر (خدای) رحمان می‌خواست، بت‌ها را (که در اعتقادشان نماد فرشتگان بودند،) نمی‌پرستیدیم.» هیچ علم و دانشی در این مورد ندارند و فقط با حدس و تخمین سخن می‌گویند. ۲۰ آیا پیش از قرآن، کتابی (آسمانی) به آنان داده‌ایم، و در نتیجه، آنان (برای اثبات ادعایشان) به آن استناد می‌کنند؟ ۲۱ (هیچ دلیلی ندارد؛) بلکه می‌گویند:

«ما اجداد و نیاکانمان را بر راه و روشی یافتیم، و ما با دنباله‌روی از ایشان هدایت می‌یابیم.» ۲۲

۱۵ - ۱۹. تبیین ظریفی از تساوی زن و مرد در بستر نفی فرزند داشتن خداوند

کفار، در نتیجه‌ی اسراف و کفران نعمت، اعتقاد داشتند که خدا فرزند دارد، و ملائکه، دختران خدایند، و این را دلیل بر ملائکه‌پرستی خود می‌گرفتند. مراد از «جزء»، فرزند است، و چون ولادت، جدا شدن جزئی از انسان است، پس فرزند، جزئی از پدر است که از او جدا شده و به صورت خود درآمده است. مقصود از تعبیر به جزء فرزند، این است که به محال بودن گفتار مشرکان اشاره کند و بفرماید که اشتقاق و جدا شدن چیزی از چیز دیگر، به هر قسم که تصور شود، وقتی ممکن است که آن چیز اولی، مرکب از چند جزء باشد تا یک جزء آن جدا شود، و خدای سبحان جزء ندارد؛ بلکه از هر جهت واحد است.

ابطال پندار مشرکان در این باره که فرشتگان دختران خدایند
خدایوند از مشرکان می‌پرسد که آیا خدا از بین همه‌ی مخلوقاتش (مشرکان قائل بودند که فرشتگان در عین برخورداری از ربوبیت و الوهیت، مخلوق خدایند)، دختران را برای خود فرزند گرفته و پسران را برای شما قرار داده که هر چه پسر باشد، مال شما باشد و او جز دختر نداشته باشد؛ چون شما از دختران خوشتان نمی‌آید و آن‌ها را پست‌تر از پسران می‌پندارید، و این جنس پست‌تر (از منظر خودتان) را از خدا، و جنس شریف‌تر را از خود می‌دانید؟ این حرف، با این‌که خود سخنی محال است، نوعی توهین و کفران به خدا نیز هست.

خدایوند، در این استدلال، از زبان خود مشرکان سخن می‌گوید. درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزش‌های والای انسانی یکسان‌اند، گاه استدلال به آنچه مورد نظر و در ذهن مخاطب است، تأثیری در فکر او می‌گذارد که وادار به تجدید نظر می‌شود. خدایوند به آن‌ها می‌گوید که شما دختران را جنس پست می‌دانید؛ زیرا هنگام ولادت دختران، صورتتان از فرط ناراحتی سیاه و مملو از خشم و غضب می‌شود و دختر را ننگ می‌دانید. با این حال، همین جنس پست (از منظر خودتان) را فرزند خدا می‌دانید و جنس خوب (از منظر خودتان) یعنی پسر را فرزند خود می‌انگارید.

آیا حقیقت این است که خدا دختران را فرزند خود گرفته، یا این مشرکان، آن قسم از جنس بشر را که در ناز و نعمت و زر و زیور بار می‌آیند و دارای قدرت کافی برای اثبات مقصود خود هنگام مخاصمه و جر و بحث نیستند، به فرزندی خدایوند نسبت می‌دهند؟

این دو صفت که خدایوند در آیه برای زنان آورده، برای

این است که زن بالطبع دارای عاطفه و شفقت بیشتر و تعقل ضعیف‌تر از مرد است، و به‌عکس، مرد بالطبع دارای عواطف کمتر و تعقل بیشتر است. از روشن‌ترین مظاهر قوت عاطفه‌ی زن، علاقه‌ی شدید او به زینت و زیور است؛ در حالی که در فرایند استدلال و محاجه که اساسش قوه‌ی عاقله است، ضعیف است. بدون شك زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شك علاقه‌ی معتدلانه به زینت، عیبی برای زنان محسوب نمی‌شود؛ بلکه در اسلام بر آن تأکید شده است. منظور آیه از علاقه‌ی زنان به زیورات، اکثریتی است که در بیشتر جوامع بشری به تزئین افراطی عادت دارند؛ گویی در میان زینت به وجود می‌آیند و پرورش می‌یابند. همچنین بدون شك افرادی در میان زنان پیدا می‌شوند که در منطق و بیان بسیار قوی هستند؛ ولی نمی‌توان انکار کرد که بیشتر آنان، به سبب شرم و حیا، هنگام بحث و مخاصمه و جدال، قدرت کمتری از مردان دارند (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۹).

ملائکه، عباد خدایند

توصیف ملائکه به عباد خدا، برای رد کردن گفتار کسانی است که ملائکه را از جنس ماده می‌دانند؛ چون کلمه‌ی «عباد»، وصف نر است، و ماده را عباد نمی‌گویند؛ بلکه «اماء» می‌گویند. ممکن است سؤال شود که پس، از این توصیف بر می‌آید که ملائکه نر هستند. پاسخ این است که نه؛ لازمی عباد بودن آنان این نیست که به وصف نری هم متصف شوند؛ چون نری و مادگی که در جانداران زمینی است، از لوازم وجود مادی آن‌هاست که باید بدان مجهز باشند تا نسلشان قطع نشود، و ملائکه از مادیت و تناسل دورند. راه عالم شدن به نری و مادگی، حس است، و مشرکان، ملائکه را ندیده‌اند تا بدانند آیا نرند یا ماده، و در هنگام خلقت ملائکه نیز حاضر نبوده‌اند تا از این قسمت آگاه شوند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۱۳۲-۱۳۵). شهادت، نوع مخصوصی از علم است که یقین‌آور است، و فرد شاهد باید در صحنه‌ی حادثه حاضر باشد تا شهادتش در محکمه مقبول افتد؛ اما این‌ها که هنگام خلقت حاضر و ناظر نبوده‌اند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۱۹۸).

البته ریشه‌ی وجود چنین اعتقاد خرافی‌ای در بین مشرکان جاهلی (که فرشتگان از جنس ماده‌اند)، شاید این باشد که آنان نیز مانند زنان مستورند؛ یا این‌که لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آن‌ها را هم جنس زنان که از مردان لطیف‌ترند، بدانند. عجب اما این‌که بعد از این‌همه مبارزه‌ی اسلام با این تفکر خرافی، باز هم هنگامی که می‌خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند، می‌گویند او یک فرشته است، و کلمه‌ی فرشته نیز نامی است که برای زنان انتخاب می‌کنند (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۰). ب



وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
 إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾
 قُلْ أُولَٰئِكَ جِئْتُمْكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا
 إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظَرُ كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٢٥﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ
 إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
 ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ بَلِ
 مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ﴿٢٩﴾
 وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالُوا
 لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهَمْ
 يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
 بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾ وَلَوْلَا أَن
 يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ
 لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

بدین سان، پیش از تو، هیچ هشداردهنده ای را در هیچ شهری نفرستادیم، مگر این که کسانی که نعمت (های دنیا)، آنان را به طغیان و سرمستی واداشته بود، گفتند: «ما اجداد و نیاکانمان را بر راه و روشی یافتیم، و ما با دنباله روی از ایشان، راه آنان را پی می گیریم.» ۲۳ (هشداردهندگان گفتند: «آیا اگر چیزی برایتان بیاوریم که بیش از آنچه اجداد و نیاکانتان را بر آن (معتقد) یافتید، هدایتگر باشد، باز هم از آنان پیروی می کنید؟» گفتند: «ما آنچه را که به همراه آن فرستاده شده اید، انکار می کنیم.» ۲۴ در نتیجه، آنان را مجازات کردیم. پس ببین فرجام تکذیب کنندگان چگونه بود. ۲۵ زمانی را (یاد کن) که ابراهیم به عمو و قومش گفت: «من با آنچه شما می پرستید، هیچ رابطه ای ندارم؛ ۲۶ البته (در پیشگاه) کسی که مرا پدید آورده (، خضوع می کنم؛) زیرا او مرا (به کمال و سعادت) هدایت خواهد کرد.» ۲۷ خداوند، یکتاپرستی را سخنی پاینده

در (افرادی از) نسل او قرار داد؛ باشد که مردم (از شرک خود دست بردارند و به دعوت پیشوایان توحیدی) باز گردند. ۲۸ نکته ی دیگر این که من این افراد (زمان تو) و اجداد و نیاکان شان را (از نعمات دنیا) بهره مند کردم تا این که حق و پیامبری روشنگر سراغشان آمد. ۲۹ هنگامی که حق نزدشان آمد، گفتند: «این جادوست، و ما منکر (آسمانی بودن) آن هستیم.» ۳۰ گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ (و صاحب مال و مقام) از (یکی از) دو شهر (مکه یا طائف) نازل نشده است؟» ۳۱ مگر اینان، رحمت (خاص) پروردگارت (یعنی نبوت) را تقسیم می کنند؟ (این، ما هستیم که در زندگی دنیا، وسایل حیات آنان را در میان شان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را به رتبه هایی بر برخی (دیگر) برتری داده ایم تا بعضی از آنان، بعضی دیگر را به خدمت گیرند (و چرخه ی نظام انسانی به حرکت درآید)، و رحمت (خاص) پروردگارت (یعنی نبوت)، از آنچه (مردم در زندگی شان) جمع می کنند (و در تقسیم آن نقشی ندارند)، بهتر (و والاتر) است. ۳۲ اگر (این حقیقت) نبود که مردم (در دریافت رزق و روزی)، یک گروه هستند (و خداوند در این مورد بین مؤمن و کافر فرقی قائل نمی شود)، قطعاً برای خانه های کسانی که به (خدای) رحمان کفر می ورزند، سقف هایی (مجلل) از نقره قرار می دادیم، و (نیز) پله هایی (زیبا) که از آن بالا روند؛ ۳۳

۳۰ - ۳۲. اظهار فضل انسان وامانده در امر معاش در مورد جایگاه نبوت

چگونه مشرکانی که در امر معیشت دنیایی که در آن می‌زیند و از رزقش ارتزاق می‌کنند، و آن، قطره‌ای از دریای بی‌کران رحمت ماست، هیچ مداخله‌ای ندارند و از تقسیمش عاجزند، در مورد مقوله‌ی مهمی چون نبوت که از دنیا و آنچه در آن است، مهم‌تر است، اظهار نظر می‌کنند و می‌گویند که نبوت نباید به فلان شخص داده شود، و می‌بایست به دیگری داده می‌شد؛ با این‌که معیشت دنیا از نظر ما مسئله‌ای بسیار کوچک و بی‌ارح است. مشرکان، مالک نبوت - که رحمت خاصه‌ای از خداست - نیستند تا آن را تقسیم یا از پیامبر ﷺ منع کنند و به هر کس دیگری که خواستند، بدهند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴۶). خداوند، هر کس را که خواسته، برای رسالت برگزیده (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۱۷)، و او آگاه‌تر است که رسالت خویش را در چه کسی قرار دهد (انعام/۱۲۴).

تقسیم معیشت (رزق مادی و معنوی) انسان، به دست خداست

کلمه‌ی معیشت، به معنای آذوقه و هر چیزی است که با آن زندگی می‌کنند (مفردات، ص ۵۹۶). کلمه‌ی تسخیر نیز به معنای راندن قهری هر چیزی به سوی غرض مخصوص (اراده و خواست انسان) است (همان، ص ۴۰۲). اختیار ارزاق و معیشت‌ها، به دست انسان نیست؛ زیرا مردم در ارزاق، اختلاف دارند. بنابراین، با این‌که هر فرد از افراد بشر می‌خواهد نهایت درجه‌ی ارزاق را که دیگر بیش از آن تصور نمی‌شود، دارا باشد، می‌بینیم که هیچ‌یک از افراد به چنین آرزویی نمی‌رسند. از اینجا می‌فهمیم که ارزاق، به دست انسان نیست؛ چون اگر بود، هیچ فقیر و محتاجی در هیچ‌یک از مصادیق رزق یافت نمی‌شد؛ بلکه هیچ دو نفر مختلف و متفاوتی در داشتن ارزاق به چشم نمی‌آمد. پس اختلافی که در آنان می‌بینیم، روشن‌ترین دلیل بر این است که رزق دنیا به وسیله‌ی مشیتی از خدا در بین خلق تقسیم شده و نه به مشیت انسان؛ علاوه بر این‌که اراده و عمل انسان‌ها در به دست آوردن رزق، یکی از صدها شرط آن است، و بقیه‌ی شروطش در دست آدمی نیست، و از انواع رزق، آنچه مطلوب هر کسیست، وقتی به دست می‌آید که همه‌ی آن شروط دست به دست هم دهند، و اجتماع این شروط نیز به دست خداییست که تمامی شروط و اسباب به او منتهی می‌شود.

در حکم مذکور (که اختیار ارزاق و معیشت‌ها در دست انسان نیست)، هم ارزاق مادی شریک‌اند و هم ارزاق معنوی؛ زیرا رزق معنوی چون جاه و آبرو نیز بر صفات خاصی متوقف است که به سبب آن‌ها، درجات انسان در جامعه بالا می‌رود، و با بالا رفتن درجات می‌تواند پایین‌دستان خود را تسخیر کند

و تحت فرمان خود درآورد. آن صفات، فطانت، زیرکی، شجاعت، علو همت، قاطعیت عزم، داشت ثروت، قوم و قبیله و امثال این‌هاست؛ که همه‌ی این‌ها نیز جز به صنع خدای سبحان برای کسی دست نمی‌دهد.

علت تقسیم معیشت در مجتمع انسانی

حوایج انسان در زندگی دنیا آن‌قدر زیاد است که فرد فرد انسان‌ها نمی‌توانند همه‌ی آن‌ها را در زندگی فردی خود برآورند، و مجبورند که اجتماعی زندگی کنند، و از این روست که بعضی از انسان‌ها، برخی دیگر را به خدمت خود می‌گیرند و از آنان استفاده می‌کنند؛ و ۲. اساس زندگی را بر تعاون و معاوضت با یکدیگر قرار می‌دهند. در نتیجه، کار بدینجا می‌رسد که افراد اجتماع، هر یک هر چه را که دارند، با آنچه دیگران دارند، معاوضه می‌کنند، و از همین جا نوعی اختصاص درست می‌شود؛ چون گفتیم که هر یک از افراد اجتماع، مازاد فراورده‌های خود را می‌دهد، و حوایج زندگی خود را از مازاد فراورده‌های دیگران می‌گیرد.

لازمه‌ی این نوع زندگی، این است که هر فردی در کاری که تخصص دارد، سعی کند، و آن کار را به بهترین وجه ممکن به انجام رساند؛ سپس از آنچه درست می‌کند، هر چه را که خودش لازم دارد، نگه دارد، و مازاد آن را که دیگران بدان‌ها احتیاج دارند، چون دیگران به کاری دیگر اشتغال دارند، در اختیار دیگران قرار دهند. پس افراد و طبقات، با واسطه یا بدون واسطه، مسخر و محتاج یکدیگرند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۱۴۶-۱۴۸).

دو پرسش مهم

۱. قرآن چگونه استخدام و تسخیر انسان به وسیله‌ی انسان دیگر را امضا کرده است؟ آیا این استخدام و تسخیر، ترجمان همان نظام طبقات اقتصادی (طبقه‌ی استثمارکننده و استثمارشونده) نیست؟ در جواب باید گفت: ۱. استخدام و تسخیر، به معنی بهره‌کشی ظالمانه نیست؛ ۲. استخدام و تسخیر، به طور متقابل میان انسان‌ها صورت می‌گیرد و به معنای اشتراک استعدادها در میان انسان‌هاست، و تحقق نظام اجتماعی، فرع بر این اختلاف در ظرفیت و استعداد انسانیست، و عدالت هیچ‌گاه به معنی تساوی صرف نیست؛ بلکه این تفاوت است که امکان پیشرفت را ایجاد می‌کند.

۲. اگر ارزاق و معیشت‌ها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوت‌ها همه از ناحیه‌ی اوست، پس تلاش و کوشش‌های ما چه فئری دارد؟ آیا این به معنی خاموش شدن شعله‌های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟ پاسخ این است که تحقق رزق انسان، عواملی دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، اراده‌ی انسان است (تفسیر نمونه، ج ۲۱، صص ۵۲-۵۳)، و بهره‌ی انسان در زندگی، ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد (نجم/۳۹). / ب



وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَبَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَزُخْرُفًا
 وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ
 لِلْمُتَّقِينَ ﴿٢٥﴾ وَمَنْ يَعِشْ عَنِ الذِّمْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا
 فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿٢٦﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ
 أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢٧﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
 بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَتَّسِقَ الْقَرِيبَ ﴿٢٨﴾ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ
 إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٢٩﴾ أَفَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ
 الضَّمْرَ أَوْ تَهْدِي الْعُمَىٰ وَمَنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا
 نَذَهَبَ بِكَ فَأَنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿٤١﴾ أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ
 فَأَنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾ فَاسْتَمْسِكَ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ
 إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ
 وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾ وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا
 أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
 مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذْ أَهْمُ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

و برای خانه‌هایشان، درهایی (بی نظیر) و تخت‌هایی (باشکوه) که بر آن بنشینند، و همه‌ی این‌ها نیز از نقره باشد؛ ۳۴ و (هر گونه) زر و زیور را (که تصور کنید، برایشان قرار می‌دادیم)، و البته همه‌ی این‌ها فقط وسیله‌ی بهره‌مندی (از) زندگی دنیاست. و نزد پروردگارت، آخرت برای پرهیزکاران است. ۳۵ هر کس از یاد (خدای) رحمان روی گرداند، (به جای هم‌نشینان نورانی که می‌توانست داشته باشد)، برایش شیطانی را جایگزین می‌کنیم، و در نتیجه، او هم‌نشین وی خواهد شد. ۳۶ و آن شیاطین، آنان را از راه و روش (حق) بازمی‌دارند، و این در حالی‌ست که آنان فکر می‌کنند هدایت شده‌اند. ۳۷ پس هنگامی که نزد ما می‌آیند، (به آن هم‌نشین پلید) می‌گوید: «ای کاش بین من و تو، فاصله‌ای به دوری شرق و غرب بود؛ که چه هم‌نشین بدی هستی!» ۳۸ این‌که امروز شما در عذاب با یکدیگر شریک هستید، سودی به حال‌تان

ندارد، و دیدن عذاب یکدیگر، از درد و رنج شما نمی‌کاهد؛ زیرا شما ستم کردید. ۳۹ آیا تو می‌توانی افراد ناشنوا را (برای شنیدن ندای حق) شنوا کنی؛ یا افراد کور(دل) و کسانی را که در گمراهی آشکار به سر می‌برند، هدایت کنی؟ ۴۰ اگر (پیش از عذاب آنان)، تو را (از دنیا) ببریم، یا آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم، به تو نشان دهیم، (در هر حال)، آنان را مجازات خواهیم کرد؛ زیرا ما بر (مجازات) آنان کاملاً تواناییم. ۴۱ و ۴۲ پس آنچه را که بر تو وحی شده، محکم بگیر؛ زیرا تو بر راهی راست قرار داری. ۴۳ به راستی که قرآن برای تو و قومت، مایه‌ی یادآوری (خدا)ست، و به زودی (در مورد آن) بازخواست خواهید شد. ۴۴ از پیامبران مان که پیش از تو فرستادیم، بپرس: آیا به جای (خدای) رحمان، معبودانی که پرستش شوند، قرار دادیم؟ ۴۵ به راستی موسی را با آیات و نشانه‌هایمان نزد فرعون و اشراف و سران (قوم) او فرستادیم. پس (نزد آنان رفت و) گفت: «من فرستاده‌ی مالک و صاحب‌اختیار جهانیان هستم.» ۴۶ پس (فرعونیان از او معجزه خواستند، و) هنگامی که معجزات ما را برایشان آورد، ناگاه (از روی تمسخر) به آن معجزات خندیدند. ۴۷

ترجمه و تفسیر قرآن کریم

۳۳ - ۳۵. ای مؤمنان، بهوش باشید که تنعم کفار از چه روست

امت واحده بودن مردم را دو گونه معنا کرده‌اند:

۱. اجتماع مردم بر سنت کفر (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۱۸). در همین زمینه، حدیثی نیز از امام سجاد (ع) روایت شده است (کافی، ج ۲، ص ۲۶۵). بنابراین، معنای آیه این است که اگر این مسأله پیش نمی‌آمد که مردم در صورت دیدن تنعم کافران (این که تمامی زینت‌های زندگی دنیا در دست کفار است) و محرومیت کامل مؤمنان، بر کفر اجتماع کنند، هرآینه ما برای خانه‌های کافران به خدای رحمان، سقف‌هایی از نقره درست می‌کردیم، و آنان را چندین درجه بر دیگران غلبه می‌دادیم. پیامبر (ص) می‌فرماید: «اگر دنیا به اندازه‌ی بال مگسی نزد خدا وزن داشت، خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی‌نوشانید.» (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۵۰). پس همین قدر که کفار از تنعمات دنیوی بهره‌مندند نیز بر اساس سنت الهی است تا آن‌ها (کافران) را هنگام تنعم و تعیش و مبتنی بر سنت امهال و استدراج بگیرد و به سخت‌ترین عذاب‌ها دچار کند.

۲. یکسانی همه‌ی مردم در برابر اسباب و عوامل بهره‌های زندگی؛ که در این نسبت، بین مؤمن و کافر فرقی نیست. پس اگر هر کسی، منتهای سعی خود را در طلب رزق به کار ببندد، و اسباب و عوامل دیگری که در اختیارش هست، با این کوشش مساعد باشد، قهراً به رزق مطلوب خود می‌رسد؛ مؤمن باشد یا کافر. اگر هم کسی آن اسباب و عوامل با سعی وی جمع نباشد و او را مساعدت نکند، محروم و رزقش تنگ می‌شود؛ مؤمن باشد یا کافر. معنای آیه این است که ما اراده کرده‌ایم که مردم در برابر اسبابی که آنان را به زخارف دنیا می‌رساند، یکسان باشند، و به سبب ایمان و کفر، اختلافی نداشته باشند؛ لکن اگر چنین اراده‌ای نکرده بودیم، هرآینه برای کفار سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴۹). پس تنعمات کفار در دنیا، از جهت سعی است که آنان برای دست‌یابی به متاع دنیا کرده‌اند.

ضد ارزش مبادا ارزش شود

نیل به بهره‌مندی‌های دنیوی که خود وسیله‌ی آزمون انسان است، نباید سکه‌ی رایج جامعه اسلامی و بلکه به ارزش انسانی مبدل شود. خداوند به رسول مکرمش می‌فرماید: «و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن! این‌ها، شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگارت، بهتر و پایدارتر است.» (طه/۱۳۱). البته قارونیان و فرعونیان، و به تعبیر دیگر،

مستکبران عالم، ارزش آدمی را به همین عناوین می‌دانند. در آیات مربوط به قارون چنین می‌خوانیم (ر.ک: قصص/۷۶-۸۳): خداوند آن قدر از گنج‌ها به قارون داد که حمل کلیدهای آن، برای یک گروه زورمند مشکل بود؛ ولی قارون این ثروت را نتیجه‌ی علم خود و ملاک ارزش و مایه‌ی تفاخرش بر دیگران قرار داد. روزی که با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، دو گروه، مبتنی بر دو نوع نگاه، با او دو برخورد متفاوت کردند:

۱- **ارزش دانستن ثروت:** آن‌ها که خواهان زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است، ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره‌ی عظیمی دارد.

۲- **ارزش دانستن ثواب الهی:** کسانی که علم و دانش به آن‌ها داده شده بود، گفتند: ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح می‌کنند، بهتر است؛ اما جز صابران آن را دریافت نمی‌کنند.

از همه جالب‌تر اما برخورد خداوند با تفکر قارونی است: خداوند، ضد ارزش، و به تعبیری، باطل را نابود می‌کند (ر.ک: انبیاء/۱۸)؛ همچنان که قارون و خانه‌اش را در زمین فرو برد، و او گروهی نداشت که در برابر عذاب الهی یاری‌اش کنند، و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد.

همچنین وقتی موسی و هارون (ع) برای دعوت فرعون با لباسی پشمین و عصای چوپانی وارد مجلس او شدند، او چنین گفت: «آیا از این دو تعجب نمی‌کنید که با من شرط می‌کنند که بقای ملک و دوام عزتم، بستگی به خواسته‌ی آن‌ها بستگی دارد؛ در حالی که فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می‌بارد؟! (اگر راست می‌گویند)، چرا دست‌بندهایی از طلا به آن‌ها داده نشده است؟... این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و جمع‌آوری آن، و تحقیر پشمینه‌پوشی گفت. ... اگر خدا می‌خواست، هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج‌ها و معادن طلا و باغ‌های سبز و خرم را به روی آنان می‌گشود ... البته در این حالت، آزمایش و امتحان، ساده‌تر بود، و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزش‌های فریبنده‌ی ظاهری مشغول می‌شدند و از ارزش‌های حقیقی الهی غافل می‌ماندند).» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲).

البته باید توجه داشت که همه‌ی طبقات و زینت‌های دنیا، برای مؤمن آفریده شده، و اگرچه کافر نیز در دنیا با او شریک می‌شود، در آخرت، همه ویژه‌ی مؤمن است (اعراف/۳۲). بنابراین، استفاده‌ی مؤمنان از مواهب دنیوی، برخلاف دین و مغایر با اراده‌ی خدا نیست؛ بلکه ارزش تلقی کردن ثروت و اسراف و تذبذب در مواهب الهی، خلاف تربیت اسلامی است (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۶۱). / ب



و هیچ معجزه‌ای را به آنان نشان ندادیم، مگر این‌که از (معجزه‌ی) مشابه‌اش بزرگ‌تر بود، و آنان را با (انواع) عذاب‌های دنیایی گرفتار کردیم تا مگر بازگردند. ۴۸ (هنگامی که گرفتار می‌شدند، می‌گفتند: «ای جادوگر، به خاطر ما از پروردگارت بخواه که بنا به عهدی که با تو (در مورد استجاب دعا) دارد، (عذاب را از ما برطرف کند)؛ که (اگر چنین شود،) ما هدایت خواهیم شد.» ۴۹ پس (موسی از ما درخواست می‌کرد، و) هنگامی که عذاب را از آنان برطرف می‌کردیم، ناگهان عهد می‌شکستند. ۵۰ فرعون در میان قومش ندا داد (و) گفت: «ای قوم من، آیا فرمان‌روایی مصر و این رودها که پیش روی (قصر) من روان است، برای من نیست؟ آیا نمی‌بینید؟ ۵۱ (او بهتر از من نیست)؛ بلکه من از این کسی که خوار و بی‌مقدار است و نمی‌تواند روشن و گویا سخن بگوید، بهترم؛ ۵۲ (اگر او سروری دارد، نه من،) چرا دست‌بندهایی

و ماثریهم من آيةِ الٰهی اَكْبَرُ مِنْ اَحْتِهَا وَاخَذْنَهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾ وَقَالُوا يَا اَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ اِنَّا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكُشُونَ ﴿٥٠﴾ وَنَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَوْهَبٌ وَّلَا يَكٰدُ يُبَيِّنُ ﴿٥٢﴾ فَلَوْلَا الْفِي عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ مُقَرَّنِيْنَ ﴿٥٣﴾ فَاَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا فٰسِقِيْنَ ﴿٥٤﴾ فَلَمَّا اَسْفَنُوْا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنٰهُمْ سَلْفًا وَّمَثَلًا لِّلْاٰخِرِيْنَ ﴿٥٦﴾ وَلَمَّا ضَرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُوْنَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا اءِالٰهِنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوْهُ لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خٰصِمُونَ ﴿٥٨﴾ اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا لِّبَنِيْ اِسْرٰٓءِيْلَ ﴿٥٩﴾ وَّلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنٰ مِنْكُمْ مَّلٰٓئِكَةً فِي الْاَرْضِ يَخْلَفُوْنَ ﴿٦٠﴾

﴿٦٠﴾

زین بر او افکنده نشده، یا چرا فرشتگان، دوشادوش او فرستاده نشده‌اند (تا یاری‌اش کنند)؟» ۵۳ بدین ترتیب، قومش را به جهل و سبک‌سری کشاند. پس آنان (نیز) از او پیروی کردند؛ زیرا آنان، افرادی نافرمان بودند. ۵۴ پس هنگامی که خشم ما را بر افروختند، آنان را مجازات کردیم؛ بدین‌صورت که همه را غرق کردیم. ۵۵ پس آنان را پیشگامان (رود به آتش) و مایه‌ی عبرت آیندگان قرار دادیم. ۵۶ هنگامی که پسر مریم نشانه‌ای (بزرگ) مطرح شد، ناگهان قوم تو به آن خندیدند و جار و جنجال کردند؛ ۵۷ و گفتند: «آیا خدایان ما بهتر است یا او؟» این سخن را فقط از سر بحث و جدل (و لجاجت) گفتند. آنان، افرادی (لجوج) و به‌شدت اهل بحث و جدل‌اند. ۵۸ او فقط بنده‌ای است که به او نعمت (نبوت) بخشیدیم و او را نشانه‌ای (از قدرت خویش) برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم. ۵۹ (آفرینش چنین بنده‌ای محال نیست؛ چه این‌که) اگر می‌خواستیم، قطعاً برخی از شما را به صورت فرشتگانی (پاک) پدید می‌آوردیم که (نسل اندر نسل) در زمین جانشین یکدیگر باشند. ۶۰

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۵۱ - ۵۴. منطق فرعون، عقول را می‌دزدد

۱. فرعون، خود را چنین معرفی می‌کند

فرعون، ابتدا حکومت مصر و مالکیت نیل را به رخ می‌کشد و می‌گوید: «ای قوم من، آیا حکومت سرزمین پهناور مصر، از آن من نیست؟ آیا این نهرهای عظیم، تحت سیطره‌ی من قرار ندارد و از قصرها و مزارع و باغ‌های من می‌گذرد؟ آیا نمی‌بینید؟» تکیه‌ی فرعون بر نیل، از این جهت است که تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آنان، از نیل سرچشمه می‌گرفت. برای همین، فرعون به آن می‌نازد و بر موسی فخر می‌فرود که این رود، تحت فرمان من است، و نظام تقسیم آن بر آبادی‌ها، طبق مقررات من است که من معین کرده‌ام.

۲. فرعون، موسی را چنین معرفی می‌کند

سپس فقر و لکنت زبان موسی را طرح می‌کند و می‌گوید: «موسی چه دارد؟ هیچ؛ مگر یک عشا و لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن اوست یا من؟ آیا او سخن حق می‌گوید یا من؟ چشم‌های خود را باز کنید و درست بنگرید. بدون شك من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید، برترم.» این در حالی بود که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت؛ چراکه خداوند، دعای او را پاسخ گفته (طه/۲۷) و سنگینی زبانش را برطرف کرده بود.

نسبت پستی که فرعون به موسی می‌دهد، یا بدین علت است که فرعونیان، ثروتمندان و اشراف قلد را طبقه‌ی بالا، و زحمتکشان کم‌درآمد را طبقه‌ی پست می‌پنداشتند؛ یا اشاره به نژاد موسی است که از بنی‌اسرائیل بود، و قبطیان فرعون، خود را آقا و سرور آن‌ها می‌پنداشتند.

راه‌برد فرعون در مدیریت افکار عمومی

فرعون، از واقعیت امر چندان غافل نبود و به بی‌اعتباری این ارزش‌ها کم‌و بیش توجه داشت؛ ولی قوم خود را تحمیق کرد و عقول آنان را سبک شمرد، و آن‌ها نیز از وی اطاعت کردند. فرعون، با این سخنان، عقول قوم خود را دزدید و فریب‌شان داد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۶۶). اصولاً راه و رسم همه‌ی حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه‌ی خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگه دارند و با انواع وسایل تحمیق کنند و در حال بی‌خبری از واقعیت‌ها فرو برند، و ارزش‌های دروغین را جانشین ارزش‌های راستین کنند، و پیوسته آنان را شست‌وشوی مغزی دهند؛ چراکه بیدار شدن ملت‌ها و آگاهی و رشد فکری آنان، بزرگ‌ترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند! این شیوه‌ی فرعون یعنی استخفاف عقول، با شدت هر چه تمام‌تر، در عصر و زمان ما بر همه‌ی جوامع فاسد

حاکم است. اگر فرعون برای نیل به این هدف، وسایل محدودی در اختیار داشت، طاغوتیان امروزه با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده‌های رادیو و تلویزیونی، انواع فیلم‌ها، و حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، عقول ملت‌ها را دچار استخفاف می‌کنند تا در بی‌خبری کامل فرو روند و از آنان اطاعت کنند. برای همین، دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می‌بخشند، وظیفه‌ی سنگین مبارزه با برنامه‌ی «استخفاف عقول» را بر عهده دارند که از مهم‌ترین وظایف آن‌هاست.

چنین است وضع تبلیغات جاهلی امروزین که آخرین دستاوردهای دانش را برای برانگیختن شهوت‌ها و تفرقه میان اقوام و مذاهب و ترساندن مردم از طرفداران رسالت، از طریق اقسام مختلف رسانه به کار می‌برد.

هجمه‌ی دشمنان خدا بر عقول بشری دقیقاً برخلاف رسالت انبیای الهی است. آنجا که حضرت علی (ع) در این باره فرموده است: «خداوند، پیامبران خود را مبعوث فرمود تا تواتندی‌های پنهان‌شده‌ی عقل‌ها را آشکار کنند» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱). این مقابله با تفکر نبوی از آن روست که زمانی انسان‌ها اغراض شوم و پلید منکران خدا و پیامبران او را متحقق خواهند کرد که عامل تمییزشان با حیوان یعنی عقل را از دست دهند و چون حیوان به ارتکاب هر رذیله‌ای تن سپارند، و بی‌گمان مدیریت بر حیوان که می‌توان به آسانی آن را شرطی کرد، بسیار سخت‌تر از مدیریت بر انسانی است که صاحب عقل، اندیشه و تدبیر است.

عقول فاسقان به سرقت می‌رود

کسانی به مدیریت فرعون تن می‌دهند که فاسق باشند. قوم گمراه بنی‌اسرائیل، اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند، تسلیم چنین تبلیغاتی نمی‌شدند و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی‌کردند. برای همین، آنان هرگز در این گمراهی معذور نبودند. درست است که فرعون، عقلشان را دزدید و به طاعت خویش واداشت؛ ولی آنان نیز با تسلیم کورکورانه، موجبات این دزدی را فراهم کردند (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۸۴ - ۸۹).

فرعون، دلایلی برای بنی‌اسرائیل می‌آورد که ارزشی نداشت. مثلاً می‌گفت: آیا کشور مصر، مال من نیست و ...؛ اگر مردم عاقل بودند، می‌گفتند: مالکیت انسان، دلیل بر حقانیت او نیست؛ یا می‌گفتند: لازم نیست فرشتگانی همراه پیامبران بیایند؛ زیرا تنها معجزه است که بر صدق دعوی نبوت پیامبران دلالت می‌کند و نه چیزهای دیگر (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۴۲)؛ اما چون عقل آنان با شهوت پرستی‌ها دفن و دیسه شده بود، توان چنین تحلیل‌هایی را نداشت. انسان وقتی سنگینی تعقل را از دست می‌دهد، چون پری می‌شود که با دها او را به هر سویی می‌برند (تفسیر هدایت، ج ۱۲، ص ۴۹۳). ب/



وَأَنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ فَلَاتَمْتَرَنَّ بِهَا وَأَتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١١﴾ وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٢﴾ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأَيِّبِنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٣﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١٤﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ ﴿١٥﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٦﴾ الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿١٧﴾ يَعْبادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿١٩﴾ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٢٠﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا نَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٣﴾

قطعاً (حیات شگفت انگیز) مسیح، نشانه‌ای برای (یقین به) قیامت است؛ بنابراین هرگز در مورد قیامت شک و تردید نداشته باشید و از من پیروی کنید؛ که راه راست همین است. ۶۱ و شیطان، شما را (از حرکت در راه خدا) باز ندارد؛ زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. ۶۲ هنگامی که عیسی معجزات و دلایل روشن آورد، گفت: «به راستی که برایتان معارف حکیمانه‌ای آورده‌ام و آمده‌ام برخی از اموری را که در آن اختلاف دارید، برایتان روشن کنم. پس خود را از (خشم) خدا حفظ کنید و از من پیروی نمایید. ۶۳ این الله است که مالک و صاحب اختیار من و شماست. پس او را بپرستید؛ که راه راست همین است.» ۶۴ پس گروه‌ها (ی مختلف) از میان اهل کتاب، (در باره‌ی او) به اختلاف افتادند؛ پس وای به حال ستم‌کاران به سبب عذاب روزی دردناک! ۶۵ آیا جز منتظر این هستید

که قیامت ناگهانی فرا رسد؛ در حالی که آنان (به امور دنیایی‌شان مشغول و از آن واقعه) بی‌خبرند؟ ۶۶ در آن روز، دوستان (دنیایی)، دشمن یکدیگرند؛ مگر پرهیزکاران؛ ۶۷ (که از سوی خدا به ایشان خطاب می‌رسد): «ای بندگان من، امروز هیچ ترسی شما را فرا نمی‌گیرد و اندوهگین نخواهید شد.» ۶۸ همان‌ها که به آیات و نشانه‌های ما ایمان داشتند و همواره تسلیم (امر ما) بودند. ۶۹ (به آنان گفته می‌شود): «شما و همسران‌تان، شاد و خرم وارد بهشت شوید.» ۷۰ ظرف‌های زرین پر از غذا و جام‌هایی (از نوشیدنی‌های گوارای بهشتی)، دور آنان چرخانده می‌شود، و در آنجاست که هر چه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها از آن لذت برد، وجود دارد و شما همیشه در آن خواهید ماند. ۷۱ این، همان بهشتی‌ست که در برابر کارهایی که (در دنیا) می‌کردید، به میراث می‌برید. ۷۲ در آنجاست که میوه‌هایی بسیار دارید که از آن‌ها میل می‌کنید. ۷۳

۶۷. دوستی بر محوری جز تقوا، دشمنی است

کلمه‌ی «اخلاء»، جمع خلیل به معنای دوست است. اگر دوست را خلیل گفته‌اند، برای این است که آدمی، «خَلَّت» یعنی حاجت خود را به او می‌گوید، و او حاجتش را برمی‌آورد. ظاهراً مراد از اخلاء، مطلق کسانی است که به یکدیگر محبت می‌کنند؛ چه متقین و اهل آخرت که دوستی‌شان با یکدیگر برای خداست و نه برای منافع مادی، و چه اهل دنیا که دوستی‌هایشان به منظور منافع مادی، کفر، نافرمانی خدا و مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۶۲).

چرا همه‌ی دوستان، به استثنای متقین، دشمن یکدیگرند؟ زیرا لازمه‌ی دوستی طرفینی این است که یک طرف، طرف دیگر را در مهماتش کمک کند، و این کمک وقتی در غیر رضای خدا باشد، در حقیقت کمک به بدبختی و شقاوت و عذاب دائمی آن طرف است. قرآن کریم، در جای دیگر، گفتار ستمگران در قیامت را چنین حکایت می‌کند: «ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه کرد؛ بعد از آن که (یاد حق) سراغ من آمده بود.» (فرقان ۲۹-۲۸)؛ برخلاف دوستی‌های متقین که همه مایه‌ی پیشرفت آنان در راه خداست، و در روز قیامت، همه به سود ایشان خواهد بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۱). برای همین، هر یک از غیر متقین، دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می‌شمرد و می‌گوید: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی؛ تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق کردی؛ آری، تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور کردی و از سرنوشت من بی‌خبر نگاه داشتی. این در حالی است که پیوند دوستی پرهیزکاران، جاودانی است؛ چراکه بر محور ارزش‌های جاودانی دور می‌زند و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می‌شود و آن را استحکام بیشتری می‌بخشد. طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند. اگر دوستی‌شان بر اساس شر و فساد باشد، شریک در جرم یکدیگرند، و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد، در پاداش یکدیگر شریک‌اند. بنابراین جای تعجب نیست که دوستی قسم یکم در آنجا به دشمنی تبدیل شود، و دوستی قسم دوم نیز محکم‌تر

شود (تفسیر نمونه، ج ۲۱، صص ۱۱۰-۱۱۱).

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «چون قیامت به پا شود، پیوند ارحام قطع، همه‌ی نسب‌ها گسیخته، و برادری‌ها همه باطل می‌شود؛ مگر برادری در راه خدا. این فرموده‌ی خداست که می‌فرماید: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ.» (الدرالمثور، ج ۶، ص ۲۱). امام صادق (ع) می‌فرماید: «بدانید هر دوستی‌ای که در دنیا برای خدا نباشد، در قیامت به عداوت و دشمنی تبدیل می‌شود.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۱۲). هم‌ایشان همچنین در باب اهمیت اتخاذ دوست پرهیزگار فرموده است: «در پی دوستی با پرهیزکاران باش؛ گرچه در ظلمات زمین باشد، و گرچه عمرت را در یافتن آنان تمام کنی؛ زیرا خدای عزوجل پس از پیامبران - صلوات الله علیهم - برتر و بهتر از آنان بر روی زمین نیافریده، و خدا به بنده‌ای نعمتی همچون نعمت توفیق بهره‌بری از هم‌نشینی آنان نداده است.» (همان، ص ۶۱۳).

قیامت، ظرف ظهور حق است

رفاقت و دوستی تبه‌کاران در دنیا که سبب کمک به یکدیگر در زندگی می‌شود، از نظر این‌که صرف اموری می‌شود که غیر طریق عبودیت است، در عالم قیامت به صورت عداوت و دشمنی ظهور خواهد کرد؛ زیرا دوستی سبب ارتکاب گناهان می‌شود و هم‌فکری در شرک و کفر و کمک یکدیگر در ارتکاب گناهان، از شئون کفر است (انوار درخشان، ج ۱۵، صص ۱۴۷-۱۴۸). قیامت، هم تحقیقش حق است، و هم ظرف ظهور حقایق است. در قیامت، هیچ ریب و شکی نیست؛ همان‌گونه که در روز روشن، شکی در وجود نور آفتاب وجود ندارد (تفسیر تسنیم، ج ۴، صص ۱۳۷-۱۳۸). بنابراین، هر آنچه در دنیا مکتوم و از حواس و ادراک آدمی مخفی بوده، در صحنه‌ی قیامت عیان و ظاهر می‌شود. مبتنی بر این نظریه، دوستان غیر پرهیزکار، در دنیا دشمن حقیقی یکدیگر اما از فهم این معنا عاجزند؛ اما این دشمنی را در قیامت کشف می‌کنند؛ لکن عذاب چنان به آنان نزدیک شده که حاضرند برای نجات از آن، فرزندان، همسر، برادر، قبیله‌ای را که همیشه از آن‌ها حمایت می‌کردند، و همه‌ی مردم روی زمین را فدا کنند؛ اما هرگز چنین چیزی ممکن نیست؛ بلکه شعله‌های سوزان آتش است که دست و پا و پوست سر را می‌کند و می‌برد (معارف ۱۱-۱۶). / ب



إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفْتَرَعَنَّهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾ وَنَادَا يَمَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكْشُورُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٨﴾ أَمْ أَمْرًا مَرَمًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَأَنْسَمِعَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٨٠﴾ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبِيدِ ﴿٨١﴾ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَلْفِي يُوَفِّكُونَ ﴿٨٧﴾ وَقِيلَ لَهُ رَبِّ إِنَّا هَلْؤَلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

گنه کاران همیشه در عذاب جهنم خواهند ماند. ۷۴ عذابشان سبک نمی شود و در آنجا مایوس و غمگین خواهند بود. ۷۵ ما بر آنان ستم نکردیم؛ بلکه خودشان ستم کار بودند. ۷۶ آنان ندا می دهند: «ای نگهبان دوزخ، (از) پروردگارت (بخواه تا) ما را بمیراند.» می گوید: «شما (در اینجا) خواهید ماند.» ۷۷ به راستی ما حق را برایتان آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق بدتان می آمد. ۷۸ آیا آنان عزم خود را (برای نابودی دین) جزم کرده اند؟ پس ما (نیز) عزم خود را (برای هلاکت آنان) جزم کرده ایم. ۷۹ آیا آنان می پندارند که ما آنچه (در دل می گویند و) پنهان می کنند و سخنان درگوشی آنان را نمی شنویم؟ چرا؛ (می شنویم) و فرستادگان ما نزدشان (حاضرند و اعمالشان را) می نویسند. ۸۰ بگو: اگر (به فرض محال) خدا فرزندی داشت، من نخستین کسی بودم که (او را) می پرستیدم. ۸۱ مالک و صاحب اختیار آسمانها و زمین که مالک و

صاحب اختیار تخت فرمانروایی و سلطنت (بر جهان هستی) است، از توصیف های ناشایست آنان پاک و منزّه است. ۸۲ پس رهیشان کن تا (در کارهای باطل خود) فرو روند و سرگرم بازی باشند تا با آن روز که به آن وعده داده می شوند، روبه رو شوند. ۸۳ او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود است، و اوست که حکیم و بسیار داناست. ۸۴ بسیار والامرتبه است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، تنها برای اوست، و آگاهی از (زمان) قیامت، تنها نزد اوست، و فقط به پیشگاه او بازگردانده می شوید. ۸۵ کسانی که به جای خدا می پرستند، از هیچ شفاعتی برخوردار نیستند. البته کسانی که (در دنیا) به حقیقت (و یگانگی خداوند) گواهی دادند و می دانند (که خدا به شفاعت چه کسانی راضی است، شفاعت خواهند کرد). ۸۶ اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است، قطعاً می گویند: «الله.» پس چگونه (از حق و حقیقت) باز گردانده می شوند؟ ۸۷ و (همچنین نزد اوست آگاهی از این) سخن پیامبر (که عرض کرد: «پروردگارا، اینان، افرادی هستند که ایمان نمی آورند.» ۸۸ بنابراین، از آنان روی گردان و بگو: شما را (به حال خود) رها می کنم؛ چه این که به زودی خواهند دانست. ۸۹

۷۷ - ۷۹. کراهت از حق؛ عامل استمرار عذاب جهنم

گفت‌وگویی میان گناه‌کاران و مالک دوزخ در جهنم رخ می‌دهد.

متن گفت‌وگوی اصحاب جهنم و مالک دوزخ

مجرمان به مالک (دربان) دوزخ خطاب و درخواست می‌کنند که او از خدا بخواهد که مرگشان را برساند. آنان، آنچه را که باید از خدا بخواهند، به علت محبوب بودن از خدا (مطففین/۱۵) و این‌که خداوند به آنان فرموده که «دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید.» (مؤمنون/۱۰۸)، از مالک دوزخ می‌خواهند. منظور مجرمان از این مرگ نیز معدوم شدن و باطل محض شدن است تا شاید بدین وسیله، از عذاب الیم و شقاوت که دارند، نجات یابند. این هم یکی از مواردی است که ملکات دنیوی دوزخیان ظهور می‌کند و از پرده بیرون می‌افتد؛ چون در دنیا هم که بودند، مرگ را نابودی می‌پنداشتند و نه انتقال از سرایی به سرای دیگر. برای همین، در دوزخ تقاضای مرگ می‌کنند؛ مرگ به همان معنایی که در دنیا در ذهنشان بود؛ وگرنه بعد از مردن فهمیده‌اند که حقیقت مرگ چیست و دیگر معنا ندارد که چنان حقیقتی را درخواست کنند؛ اما ناخودآگاه ملکاتشان ظهور می‌کند. مالک دوزخ، جواب خواسته‌ی مشرکان را پس از هزار سال (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۷۰)، چنین می‌دهد که نه؛ شما در همین زندگی شقاوت‌بار و در این عذاب الیم خواهید بود.

حق چیست و کراهت از آن چه معنایی دارد؟

برخی از مفسران (روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰۲) گفته‌اند که مراد از حق، مطلق حق است؛ هر چه می‌خواهد، باشد. البته بیشتر دوزخیان، از هر چیزی که مصداق حق بود، کراهت و تنفر داشتند؛ اما از حقی که آشنای اذهان است، یعنی دین حق که همان توحید و قرآن است، تمامی دوزخیان کراهت و تنفر داشتند و نه بیشتر آنان. منظور از کراهت از حق، کراهت به حسب طبع ثانوی است که به سبب ارتکاب پی در پی گناهان در آدمی پیدا می‌شود؛ چون هیچ بشری نیست که بر حسب طبع خدادادی و فطرت اولیه‌اش از حق کراهت داشته باشد؛ زیرا خدای متعال، فطرت بشر را بر اساس حق نهاده، و اگر غیر این بود و افرادی به حسب طبع خدادادی‌شان از حق متنفر بودند، دیگر تکلیف کردنشان به پذیرفتن حق، تکلیف به نامقدور و غیرمعقول بود. قرآن کریم هم تمامی افراد بشر را مطبوع به یک طبع و مفطور به یک فطرت می‌داند (ترجمه‌ی المیزان، ۱۸، صص ۱۸۴-۱۸۶) و می‌فرماید: «دگرگونی در آفرینش الهی نیست.» (روم/۲۰)؛ همچنین می‌فرماید: «و قسم به جان

آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم کرده، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.» (شمس/۸۷). از آیه‌ی شریف استفاده می‌شود که ملاک سعادت بشر، تنها و تنها پذیرفتن حق، و ملاک شقاوتش، رد کردن حق است.

کراهت از حق، انسان را تا کجا پیش می‌برد؟

کراهت از حق، مشرکان را تا تصمیم‌گیری به قتل رسول خدا ﷺ پیش برد. برخی از مفسران (رک: مفاتیح‌الغیب، ج ۲۷، ص ۶۴۴)، آیه‌ی ۷۹ را بر این حادثه تطبیق کرده‌اند که خداوند فرموده نقشه‌ای را که برضد تو کشیدند، محکم کردند، و ما هم نقشه‌ی خود را برضد ایشان محکم خواهیم کرد. در این جریان، گروهی از قبایل قریش و اشراف مکه جمع شدند تا در «دارالندوه» (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کنند و در باره‌ی خطری که از ناحیه‌ی پیامبر ﷺ تهدیدشان می‌کرد، بیندیشند. نتیجه‌ی مشورت آنان، اجماع بر قتل پیامبر شد؛ بدین صورت که از هر قبیله‌ای، جوانی شجاع و شمشیرزن را انتخاب کنند و به دست هر یک شمشیر برنده‌ای دهند تا در فرصتی مناسب یکباره به او حمله کنند تا جرم قتل او در همه‌ی قبایل پخش شود تا بنی‌هاشم نتوانند با همه‌ی طوایف قریش بجنگند، و به خون‌بها راضی شوند.

جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دستور داد که شب را در بستر خویش نخوابد. پیامبر، شبانه به سوی غار ثور حرکت کرد و سفارش کرد که علی رضی الله عنه در بستر او بخوابد تا کسانی که مراقب بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، خیال کنند که او در بسترش است، و او تا صبح مهلت داشته باشد و از منطقه‌ی خطر دور شود. هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جست‌وجو کردند، علی رضی الله عنه را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدند. به این ترتیب، خداوند، نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد. پس صدا زدند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم کجاست؟ فرمود: نمی‌دانم. آنان دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه رسیدند و نزدیک غار؛ اما با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است. به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود، اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت. به این ترتیب بازگشتند. پیامبر، سه روز در غار ماند، و هنگامی که دشمنان، همه‌ی بیابان‌های مکه را جست‌وجو کردند و خسته و مأیوس بازگشتند، او به سوی مدینه حرکت کرد (الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۷۹). /



سورة الدخان
آیاتها ۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمَّ ۱ وَالصَّكَبِ الْمُبِينِ ۲ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ
مُبْرَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۳ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ ۴
اَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ۵ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۶ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۷ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ
وَرَبُّ آبَائِكُمْ الْاَوَّلِينَ ۸ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ
۹ فَاَرْقَبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ۱۰ يَغْشَى
النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ۱۱ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ
اِنَّا مُؤْمِنُونَ ۱۲ اِنِّي لَهُمُ الذِّكْرُ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مُبِينٌ ۱۳
ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مِثْنُنٌ ۱۴ اِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيْلًا
اِنَّكُمْ عَائِدُونَ ۱۵ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى اِنَّا مُنْتَقِمُونَ
۱۶ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُوْلٌ
كَرِيْمٌ ۱۷ اَنْ اَدْوَا اِلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِيْنٌ ۱۸

سورهی دخان (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان
حا، میم. ۱ سوگند به این کتاب روشنگر؛
۲ که ما آن را در شبی پرخیر و برکت
فروفرستادیم؛ (زیرا) ما همیشه (مردم را)
هشدار می دهیم. ۳ در آن شب، تمام امور
حکیمانه و متقن (از سوی خدای متعال
نازل شده، براساس تقدیر مخلوقات) بخش
بخش می شود؛ ۴ در حالی (قرآن را نازل
کردیم) که فرمانی از جانب ماست. ما
همواره (پیامبران را برای هدایت مردم)
می فرستیم؛ ۵ (که همه) از روی رحمتی
از جانب پروردگارت (بر خلاق) است.
اوست که بسیار شنوا و داناست؛ ۶ مالک
و صاحب اختیار آسمان ها و زمین و آنچه
میان آن هاست. اگر اهل یقین باشید
(، این حقیقت را درمی یابید). ۷ هیچ
خدایی جز او نیست. زنده می کند و
می میراند. مالک و صاحب اختیار شما، و

مالک و صاحب اختیار نیاکان گذشتهی شماست. ۸ (آنان یقین ندارند؛) بلکه در شك و تردیدی (بزرگ)، به بازی
مشغول اند. ۹ پس (تو نیز) در انتظار روزی باش که آسمان، دودی نمایان (به میان) آورد؛ ۱۰ که مردم را
فرا می گیرد (و می گویند): «این عذابی دردناک است؛ ۱۱ پروردگارا، عذاب را از ما برطرف کن؛ که ما ایمان
آوردیم.» ۱۲ چگونه می خواهند (پس از برطرف شدن عذاب) یادآوری کنند و پند بگیرند؛ حال آن که (پیش از
این)، پیامبری روشنگر (با معجزاتی آشکار) سراغ شان آمد؛ ۱۳ آنگاه به او پشت کردند و گفتند: «(این پیامبر،)
تعلیم یافتهی (دیگران) و دیوانه است.» ۱۴ ما اندکی این عذاب را از شما برطرف می کنیم؛ (ولی بدانید به زودی)
شما (به عذاب آخرت) بازمی گردید؛ ۱۵ در آن روز که (کافران را) با قدرت تمام و به سخت ترین وضع بگیریم.
ما (نافرمانان را) مجازات خواهیم کرد. ۱۶ به راستی که پیش از اینان، قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری گرمی
نزدشان آمد؛ ۱۷ (با این پیام): «بندگان خدا را (آزاد کنید و) به من بسپارید. من پیامبری امین برای شما

هستم.» ۱۸

شده، و بر این اساس، با این احتمال که یکدفعه نازل شده باشد، سازگار نیست؛ برای این که چنین آیاتی، صادق و درست درغی آید؛ مگر آن که زمان و مکانش برسد و واقعه‌ای که در باره‌اش نازل شده، رخ نماید. بنابراین نمی‌توان گفت که قرآن کریم، به همین هیئت که هست، دو بار نازل شده: یک بار، یکباره؛ و بار دیگر، به تدریج. پس اگر بخواهیم بگوییم که دو بار نازل شده، لازم می‌شود که بین این دو دفعه‌ی اجمالی و تفصیلی فرق بگذاریم؛ همان اجمال و تفصیلی که آیه‌ی شریف «این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل شده) است.» (هود/۱) و آیه‌ی «ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شاید شما (آن را) درک کنید، و آن در «ام‌الکتاب» [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است.» (زخرف/۴-۳) بدان اشاره می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۱۹۷-۱۹۹).

آیات کریم قرآن، با همه‌ی اختلافاتی که در مضامین دارد و با همه‌ی تنوعی که در مقاصد آنهاست، به یک معنای بسیط (بدون جزء و بعض) بر می‌گردد، و همه‌ی آنها، غرض واحدی را دنبال می‌کنند؛ غرضی را که در آن، نه کثرت است و نه تشتت (پراکندگی)؛ به نحوی که هر آیه از آیات آن، در عین این که پیام خود را می‌رساند، غرضی را در نظر دارد که چون روح در کالبد آن آیه و همه‌ی آیات دویده، و حقیقتی را افاده می‌کند که همه‌ی آیات قرآن در مقام افاده‌ی آن هستند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۰، صص ۲۰۲-۲۰۳). دیگر این که کتاب، مقامی رفیع نزد خدا و در لوح محفوظ دارد و دارای احکام و انتقانی است که به سبب همان مقام رفیع و آن احکام و انتقان، عقول بشر بدان دست‌رسی ندارد. از این رو خداوند آن را نازل و درخور درک عقول یعنی خواندنی و عربی کرد تا که مردم آن را بفهمند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۱۲۴).

بعضی از مفسران که نزول دفعی و تدریجی را نفی‌کننده‌ی یکدیگر می‌دانند، می‌گویند که مراد از نزول کتاب در شب مبارک، این است که ابتدای نزول تدریجی قرآن، در شب قدر در ماه رمضان بوده است (روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۱۱۱). برخی دیگر گفته‌اند که تمام قرآن در یک نوبت به آسمان دنیا نازل شده، و آن، شب قدر بوده، و سپس از آسمان دنیا به تدریج و در بیست‌وسه سال دعوت رسول خدا ﷺ به زمین نازل شده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۲۸). /

۳. قرآن، دو بار نازل شده است: دفعی و تدریجی

مراد از «شب مبارکی که قرآن در آن نازل شده»، شب قدر است (فروع کافی، ج ۴، ص ۱۵۷)؛ چون از آیه‌ی شریف «ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم.» (قدر/۱) چنین استفاده می‌شود. منظور از «مبارک بودن آن شب» نیز این است که آن شب، ظرفیت خیر کثیری داشته است؛ چون برکت، به معنای خیر کثیر است، و قرآن، خیر کثیری است که در آن شب نازل شد، و رحمت واسعی است که دامنه‌اش همه‌ی خلق را گرفت؛ همچنان که خود فرموده است: «و تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر، بهتر از هزار ماه است.» (قدر/۳۲). شب قدر، یکی از شب‌هایی است که در روی زمین دور می‌زند و همواره در روی کره‌ی زمین تکرار می‌شود. از ظاهر جمله‌ی «(روزه، در چند روز معدود) ماه رمضان است؛ ماهی که قرآن برای راه‌نمایی مردم و نشانه‌های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده است.» (بقره/۱۸۵). چنین برمی‌آید که مادامی که ماه رمضان در کره‌ی زمین تکرار می‌شود، آن شب نیز تکرار می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که شب مزبور، در هر سال قمری، در ماه رمضان همان سال، یک بار تکرار می‌شود.

اثبات تحقق نزول دفعی و تدریجی قرآن کریم

مراد از «نازل شدن کتاب در شبی مبارک»، چنان که از ظاهر آیات ذکرشده و این آیه‌ی شریف استفاده می‌شود، نزول تمامی قرآن کریم است؛ چون در همه‌ی این آیات، تعبیر «انزال» آمده که به معنای نازل شدن یکباره است. البته آیاتی نیز در قرآن وجود دارد که دال بر نزول تدریجی قرآن است: «و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم.» (اسراء/۱۰۶)؛ «و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟! این برای آن است که قلب تو را با آن محکم کنیم، و (از این رو) آن را به تدریج بر تو خواندیم.» (فرقان/۳۲). می‌توان گفت که قرآن کریم در دو نوبت نازل شده است: بار یکم، تمامی آن، در یک نوبت و در ماه رمضان و در شب قدر که یکی از شب‌های رمضان است؛ بار دوم، به تدریج و قسمت قسمت در بیست‌وسه سال نبوت و دعوت رسول خدا ﷺ.

تفاوت ماهوی نزول دفعی و تدریجی

در تفاوت ماهوی میان نزول دفعی و تدریجی قرآن نمی‌توان تردید کرد؛ زیرا قرآن کریم، شامل سوره‌ها و آیاتی است که در مورد زمان و مکان خاص و اشخاص و احوال مشخصی نازل



وَأَن لَّا تَعْلَمُوا عَلَى اللَّهِ إِقْرَاءَ اتِيكُم بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾ وَإِنِّي عُدْتُ
 بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونَ ﴿١٢﴾ وَإِن لَّمْ تَوْتَمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿١٣﴾
 فَدَعَا رَبَّهُ أَرْثَ هَوْلًا قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَاسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا
 إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾ وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾
 كَمْ تَرَكُوا مِّنْ جَنَّتٍ وَعَيْونِ ﴿٥٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾
 وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فُكْهِيْنَ ﴿٧٧﴾ كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿٢٨﴾
 فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿٢٩﴾
 وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِّنْ فِرْعَوْنَ
 إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ
 عَلَى الْعٰلَمِينَ ﴿٣٢﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ مِّنَ الْآيٰتِ مَا فِيهِ بَلَاٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾
 اِرْتَّ هَوْلًا لِّقَوْلِهِمْ ﴿٣٤﴾ اِن هٰٓى اَلْاَمَوْتَتِنَا الْاَوَّلٰى وَمَا نَحْنُ
 بِمُنْشَرِيْنَ ﴿٣٥﴾ فَاَتُوا بِآبَائِنَا اِن كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿٣٦﴾ اَهُمْ خَيْرٌ
 اَمْ قَوْمٌ تُبْعِ وَالَّذِيْنَ مِّنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوْا مُّجْرِمِيْنَ ﴿٣٧﴾
 وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعِيبَ ﴿٣٨﴾
 مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَلَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿٣٩﴾

و این که «(با انکار پیامبر خدا،) در برابر خداوند تکبر نورزید؛ زیرا من برای شما (معجزه و) دلیلی آشکار آورده‌ام؛ ۱۹ و از این که سنگسارم کنید، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم؛ ۲۰ و اگر به من ایمان نمی‌آورید، از من کناره بگیرید (و کاری به کارم نداشته باشید).» ۲۱ (ولی آنان از آزار او دست برنداشتند؛ پس موسی پروردگارش را (چنین) خواند: «اینان، افرادی گنه‌کارند.» ۲۲ پس (به موسی گفتیم:) «بندگانم را شبانه راهی کن؛ زیرا تعقیب می‌شوید؛ ۲۳ و در حالی که دریا آرام است و همچون جاده ای پهناور گشوده شده، آن را پشت سر بگذار؛ زیرا آنان سپاهسانی هستند که غرق خواهند شد.» ۲۴ چه باغ‌ها و چشمه‌سارهایی که (فرعونیان) رها کردند؛ ۲۵ و چه کشتزارها و نیز منزلگاه‌هایی عالی و بی نظیر، ۲۶ و چه عیش و نوش‌هایی که در آن سرمست و خوشحال بودند. ۲۷ (آری، فرمان الهی)

چنین بود، و آن (نعمت)‌ها را به گروهی دیگر به ارث دادیم. ۲۸ (آنان غرق شدند؛ ولی) نه آسمان و زمین بر آنان گریستند و نه مهلت یافتند. ۲۹ به‌راستی که بنی‌اسرائیل را از شکنجه‌ی ذلت‌بار نجات دادیم؛ ۳۰ از (شر) فرعون؛ او شخصی برتری‌جو و متکبر بود، و از زمره‌ی کسانی بود که از حد و مرز گذرانده‌اند. ۳۱ به‌راستی که آنان را از روی آگاهی برگزیدیم و بر مردم (زمان خویش) برتری دادیم. ۳۲ و از معجزات و نشانه‌های (خود)، مواردی (بی‌سابقه) به آنان عرضه کردیم که در آن‌ها آزمونی آشکار (برایشان) وجود داشت. ۳۳ به‌راستی که اینان می‌گویند: «فرجام کار، همین نخستین مرگ است و بس، و ما پس از مرگ زنده نخواهیم شد؛ ۳۵ اگر (در باره‌ی قیامت) راست می‌گویید، پدران ما را (زنده کنید و نزد ما) بیاورید.» ۳۶ آیا اینان (در نیرو و قدرت) بهترند، یا قوم تَبَع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ (همه را) نابود کردیم؛ زیرا آنان گنه‌کار بودند. ۳۷ ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن‌هاست، به بازی نیافریدیم. ۳۸ آن‌ها را نیافریدیم، مگر هدفمند؛ ولی بیشتر مردم

۲۹. عالم هستی، بر مدار حق عمل می‌کند

گاه کار انسان به اینجا می‌رسد که خیال می‌کند زندگی، متوقف بر اوست، و او مرکز جهان است؛ ولی حقیقت چنین نیست؛ بلکه اگر او از جا و موقعیت خود تغییر پیدا کند، یا اجل او به پایان برسد، هیچ تغییری در طبیعت جز رفتن او عارض نمی‌شود؛ که با آن، هیچ‌یک از سنت‌ها یا واقعیت‌های عالم هستی تغییر نمی‌کند. بسیاری از مردم چنین می‌خواهند که طبیعت و قوانین و سنت‌های آن، تابع هوای نفس ایشان باشد و بنا بر مصالح و طرز تفکر آنان جریان پیدا کند؛ در صورتی که عکس این صحت دارد؛ بدین سبب که طبیعت در جهت حق در حرکت است (تفسیر هدایت، ج ۱۳، ص ۳۴).

گریستن آسمان و زمین چه معنایی دارد؟

خداوند در آیه‌ی شریف می‌فرماید که آسمان و زمین، به حال اصحاب فرعون گریه نکردند. در پاسخ به این‌که مراد از گریه‌ی آسمان و زمین چیست، گفته‌اند:

۱- اهل آسمان و اهل زمین، بر آنان نگریستند؛ زیرا مورد خشم پروردگار متعال بودند؛

۲- خداوند خواسته است در کوچک کردن قوم فرعون سخت مبالغه کند؛ زیرا عرب هر گاه بخواهد از عظمت مصیبت‌زده سخن بگوید، می‌گوید: آسمان و زمین در مرگ او گریستند؛ یا ماه و خورشید در مرگش تارک شدند.

۳- کنایه از این است که اینان در زمین عمل صالحی نداشتند که به آسمان بالا برده شود؛ زیرا از ابن عباس پرسیدند که آیا آسمان و زمین بر کسی می‌گریزند؟ در پاسخ گفت: «آری، جایگاه نماز انسان در زمین، و قسمتی از آسمان که عملش از آنجا بالا می‌رود و روزی‌اش پایین می‌آید، بر او می‌گریزند. این مواضع، بر فرعون و قومش نگریستند؛ زیرا در آسمان دری نداشتند که عمل صالحشان از آنجا بالا رود، و جایگاهی برای نماز در روی زمین هم نداشتند.» پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آن‌که یک در برای بالا رفتن عملش و یک در برای پایین آمدن روزی‌اش در آسمان وجود دارد، و هر گاه بپیرد، بر او گریه می‌کنند.» بنابراین، معنی گریستن این مواضع، این است که با نبودن مؤمن، این مواضع از او خالی خواهد ماند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، صص ۳۰۳-۳۰۵).

۴- بعضی نیز گفته‌اند که گریه‌ی آسمان و زمین، گریه‌ای

حقیقی‌ست که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص - علاوه بر سرخی همیشگی هنگام طلوع و غروب - خودنمایی می‌کند؛ چنان‌که به نقل از مجمع‌البیان می‌خوانیم: «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، آسمان بر او گریه کرد، و گریه‌ی او، سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد.» (مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۹۹). امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «آسمان بر یحیی بن زکریا علیه السلام (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت‌باری شهید شد) و بر حسین بن علی علیه السلام چهل روز گریه کرد، و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است.» راوی می‌گوید: سؤال کردم که گریه‌ی آسمان چه بود؟ فرمود: «هنگام طلوع و غروب، سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می‌شد.» (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۷۹).

البته بین روایات بیان‌شده منافاتی نیست؛ زیرا در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا، مسئله، جنبه‌ی عمومی در تمام آسمان داشته، و آنچه در روایت ذکرشده در احتمال سوم آمده، جنبه‌ی موضعی داشته است (الدرا المنثور، ج ۶، صص ۳۰-۳۱).

آری، برای مرگ تبه‌کاران، نه «چشم فلک گریان» و نه «خاطر خورشید پژمان» شد. آن‌ها، موجودات خبیثی بوده‌اند که گویی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته‌اند، و هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شده‌اند، کسی جای خالی آن‌ها را احساس نکرده است؛ نه در صحنه‌ی زمین، نه بر پهنه‌ی آسمان، و نه در اعماق قلوب انسان‌ها. برای همین، هیچ‌کس قطره‌ی اشکی بر مرگ آن‌ها فرو نریخت (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۸۰). در روایتی آمده که هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام از مدائن می‌گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده می‌کرد که نزدیک به فروریختن است، یکی از کسانی که در خدمتش بود، این شعر را برای عبرت قرائت کرد: «بادها بر آثار باقی‌مانده‌ی سرزمین‌شان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آن‌ها به گوش نمی‌رسد). گویی آن‌ها همگی وعده‌گاهی داشتند و به سوی وعده‌گاهشان شتافتند.» امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «چرا این آیات را نخواندی: کَم تَرَكُوا مِنْ جَنَّتٍ وَعُيُونٍ * وَرُزُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِبِينَ ... فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ.» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۵۳۱) / ب



إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٤﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ
 عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٥﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ
 إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٦﴾ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿٤٧﴾
 طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٨﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٩﴾ كَغَلِي
 الْحَمِيمِ ﴿٥٠﴾ خَذُوهُ فَاَعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾ ثُمَّ
 صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٥٢﴾ ذُقْ إِنَّكَ
 أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ
 ﴿٥٤﴾ إِنَّ الْمَتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ ﴿٥٥﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
 ﴿٥٦﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٧﴾
 كَذَلِكَ نُزَوِّجُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٨﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ
 فَاكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٩﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ
 الْأُولَىٰ وَوَقَّلهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٦٠﴾ فَضَلَّامِنِ رَبِّكَ
 ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦١﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ
 يَتَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٦٣﴾

آیاتها ﴿٢٧﴾ سُوْرَةُ الدَّخَانِ

روز جدایی (نیکوکاران و بدکاران)، وعده‌گاه
 همه‌ی آنان است؛ ۴۰ روزی که به هیچ
 وجه دوستی، (عذابی را) از دوستش دفع
 نمی‌کند، و یاری نخواهند شد؛ ۴۱ مگر
 کسی که خدا به او رحم کند؛ زیرا اوست که
 شکست ناپذیر و مهربان است. ۴۲ درخت
 زَقُّوم، ۴۳ خوراک (افراد) گنه‌کار است؛
 ۴۴ که همچون فلز گداخته در شکم‌ها
 می‌جوشد؛ ۴۵ مانند جوشیدن آب جوش.
 ۴۶ او را بگیرد و به‌زور به میان دوزخ
 بکشاید؛ ۴۷ آنگاه روی سرش از آب
 جوشانی که برای عذاب است، فرو ریزد.
 ۴۸ بچش؛ که تو (همان شخص) عزمند
 و گرامی هستی! ۴۹ این (عذاب که
 چشیدید)، همان است که همواره در آن
 تردید داشتید. ۵۰ پرهیزکاران، در منزلگاهی
 امن به سر می‌برند؛ ۵۱ در باغ‌ها و (کنار)
 چشمه‌سارها؛ ۵۲ در حالی که (با انس و

الفت) روبه‌روی هم نشسته‌اند، (لباس‌هایی) از ابریشم ظریف و (نیز) ابریشم درشت بافت، به تن دارند. ۵۳
 (وضعیت بهشتیان) چنین است. و حوریانی سفیدرو و درشت چشم را به همسری آنان درمی‌آوریم. ۵۴ هر
 میوه‌ای را (که مایل باشند)، طلب می‌کنند، (و هر قدر که بخواهند، از آن می‌خورند)؛ در حالی که (از هر
 بیماری و آسیبی) در امان‌اند. ۵۵ جز مرگ نخستین‌شان (در دنیا، دیگر) در آنجا (طعم) مرگ را نمی‌چشند، و
 (خداوند)، ایشان را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند. ۵۶ (این‌ها همه) به سبب لطف و عنایت پروردگارت (بر آنان)
 است. نجات و پیروزی بزرگ، تنها همین است و بس. ۵۷ ما فقط بدین علت قرآن را به زبان تو (یعنی عربی
 فصیح) نازل کردیم و آسان ساختیم که پند گیرند. ۵۸ پس (اکنون که پند نمی‌گیرند)، منتظر (عذاب‌شان) باش.
 آنان (نیز) انتظار (نابودی تو را) می‌کشند. ۵۹

سوره‌ی جائیه (در مگه نازل شده است) مرکز طبع و نشر قرآن کریم

بین دو مرگ آمده در آیه است؟: داخل بهشت نمی‌شوند، مگر بعد از چشیدن مرگ اول؛ در حالی که باید بفرماید: مگر بعد از چشیدن دو مرگ.

مفسران در مورد اشکال دوم نیز گفته‌اند:

الف - کلمه‌ی «الا»، به معنای «سواي» است؛ چراکه آدمی دارای دو مرگ است: یکی، مرگ اول که آدمی را از دنیا به برزخ نقل می‌دهد؛ و دیگری، مرگی که آدمی را از برزخ به آخرت می‌برد، و وقتی کلمه‌ی «الا»، به معنای «سواي» باشد، آیه در این سیاق و این مقام است که غیر از مرگ اول (مرگ بعد از حیات دنیا) - یعنی مرگ دوم که همان مرگ برزخی است - را نفی کند و بفرماید که در بهشت آخرت، اصلاً مرگی نیست؛ نه مرگ اول و دنیایی، برای این‌که آن را چشیده‌اند، و نه غیر آن که مرگ برزخی باشد. با این بیان، علت تقدیم موت به «اولی» روشن می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۲۲۸-۲۳۰).

ب - حیات و مرگ برزخی، هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمول ندارد؛ بلکه به مقتضای معاد جسمانی، حیات قیامت، از جهاتی شبیه حیات دنیاست؛ البته در سطحی بسیار بالاتر و بالاتر. برای همین، به بهشتیان گفته می‌شود که جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید، دیگر مرگی در کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی با آن ندارد، سخنی از آن به میان نیامده است (تفسیر نمونه، ج ۲۱، صص ۲۱۵-۲۱۶).

اشکال سوم و پاسخ آن

نبودن مرگ در قیامت، منحصر به بهشتیان نیست؛ بلکه دوزخیان نیز مرگی ندارند؛ پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟

در جواب این اشکال باید گفت که این برای آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان و گوارایی دارند؛ اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آن‌ها مرگی است و گویی پیوسته می‌میرند و زنده می‌شوند، این سخن مفهومی ندارد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۳۲۶)؛ یعنی حیات برای آن‌ها مطلوبیتی ندارد که متقاضی آن باشند؛ چراکه پیوسته در عذاب دردناک‌اند.

صد البته که کمترین اثری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی‌شود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خداوند در روز قیامت به بعضی از بهشتیان می‌گوید: به عزت و جلال سوگند، و به علو و بلندی مقام قسم، من پنج چیز را به ایشان می‌بخشم ... آن‌ها همیشه جوان‌اند و پیر نمی‌شوند؛ تندرست‌اند و بیمار نمی‌شوند؛ توانگرند و فقیر نخواهند شد؛ خوشحال‌اند و اندوهی به آنان راه نمی‌یابد؛ و همیشه زنده‌اند و نمی‌میرند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ.» (نورالتقلین، ج ۴، ص ۶۳۴). / ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۵۶. در بهشت، مرگی وجود ندارد

آیه‌ی شریف بر این دلالت می‌کند که بهشتیان، غیر از مرگ اول، دیگر مرگی نمی‌چشند، و در بهشت جاوید، به حیاتی ابدی زنده‌اند که دیگر دست‌خوش مرگ نمی‌شود. این معنا، ابهاماتی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که باید به آن‌ها پاسخ داد.

اشکالاتی که نسبت به آیه وجود دارد و پاسخ آن‌ها

اشکال یکم و پاسخ آن

برخی از مفسران گفته‌اند که استثنای آمده در آیه که «در بهشت، مرگی نمی‌چشند؛ مگر مرگ اول»، چنین می‌رساند که در بهشت، یک مرگ را می‌چشند؛ در حالی که منظور آیه، بی‌گمان خلاف این معناست. بیان روشن‌تر این‌که منظور از مرگ اول، بی‌شک مرگ در دنیاست که نسبت به اهل بهشت، پیشامد به حساب می‌آید، و محال است که انسان در آینده‌اش، یعنی در بهشت، متصف به چیزی باشد که در گذشته واقع شده است. با این حال چه معنا دارد که در آیه بفرماید که در آینده، یعنی در بهشت، نمی‌چشند مگر مرگ در گذشته را؟ به این اشکال، دو پاسخ داده شده است:

الف - استثنای «إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ»، استثنای منقطع و بی‌ربط به قبل است و معنای «لکن» را می‌دهد، و معنای آیه چنین است که «در بهشت، مرگی نمی‌چشند؛ لکن مرگ همان بود که در دنیا چشیدند و از دنیا به عالم برزخ منتقل شدند». پس عموم جمله، یعنی «در بهشت، مرگی نمی‌چشند»، به حال خود باقی‌ست (تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۲۵۴).

ب - اگر استثناء منقطع نباشد، می‌توان کلمه‌ی «الا» را به معنای «سواي» دانست. در این صورت، معنای آیه چنین می‌شود: «در بهشت، سواي مرگ اول، چیزی از مرگ نمی‌چشند، و اما مرگ اول را چشیده‌اند، و دیگر محال است همان را بچشند.» در باب علت آوردن لفظ اولی نیز مواردی طرح شده است (ر.ک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۱۲۶؛ تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۷۹).

اشکال دوم و پاسخ آن

مبتنی بر آیه‌ی «پروردگارا، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی.» (غافر/۱۱)، مفسران گفته‌اند که بین زندگی دنیا و قیامت، دو بار مرگ اتفاق می‌افتد: یکی، مرگ در دنیا برای انتقال از دنیا به برزخ؛ و دیگری هم مرگ در برزخ برای انتقال از آن به زندگی آخرت، و ظاهراً مراد از مرگ اول در آیه‌ی شریف، مرگ دنیاست که آدمی را به برزخ منتقل می‌کند. اکنون اشکال این است که به فرض که استثنای «موتة‌الاولی» را به وجهی با استناد به مرگ دنیا اصلاح کنیم، مرگ دومی چرا استثناء نشده است، و چه فرقی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمَّ ۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۱) إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ۲) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۳) وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ
مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ ۴) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ
اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ۵) وَيَلِكُلُ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۶) يَسْمَعُ آيَاتِ
اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ ۷) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ ۸) مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا
شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ۹) وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۰)
هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ ۱۱)
اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِي فِيهِ بَأْمَرُهُ وَلِتُبْتَغُوا
مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۱۳)

به نام خداوند بخشندهی مهربان
حا، میم. ۱ نازل کردن این کتاب، از جانب
خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. ۲.
به راستی که در آسمان‌ها و زمین، نشانه‌هایی
برای مؤمنان وجود دارد. ۳ و در آفرینش
شما و جنبندگانی که (در زمین) پراکنده
است، نشانه‌هایی برای اهل یقین وجود
دارد. ۴ و (نیز) در گردش پیاپی شب و
روز، و در رزق و روزی‌ای که خدا (به
صورت باران) از آسمان فرو می‌فرستد، و
بدین‌وسیله، زمین را پس از مرگش زنده
می‌کند، و در تغییر جهت دادن باده‌ها،
نشانه‌هایی برای افرادیست که عقل
خویش را به کار می‌گیرند. ۵ این نشانه‌های
خداست که بر تو می‌خوانیم؛ در حالی که
سراسر حق و حقیقت است. (اگر به این‌ها
ایمان نیاورند)، پس به کدام سخن پس از
(سخن) خدا و (بیان) نشانه‌هایش ایمان
می‌آورند؟ ۶ وای بر هر دروغ پرداز
گنه‌کار؛ ۷ که آیات خدا را که بر او خوانده

می‌شود، می‌شنود؛ (ولی) باز هم با تکبّر (، بر کفر و گناه خود) پافشاری می‌کند؛ چنان‌که گویی (اصلاً) آن را
نشنیده است! پس او را به عذابی دردناک بشارت ده! ۸ هنگامی‌که به چیزی از آیات ما آگاهی پیدا کند، آن را
به مسخره می‌گیرد. آنان، عذابی خوارکننده و ذلت‌بار خواهند داشت. ۹ پیش رویشان دوزخ است، و نه آنچه
(از مال و ثروت دنیا) به دست آورده‌اند و نه آنچه به جای خدا سرپرستان (خود) اختیار کرده‌اند، چیزی (از
عذاب خدا) را از آنان دفع نمی‌کند، و عذابی بزرگ خواهند داشت. ۱۰ این (قرآن)، هدایت است، و کسانی که
آیات و نشانه‌های پروردگارش را انکار می‌کنند، عذابی دردناک خواهند داشت؛ عذابی بسیار سخت. ۱۱ «اللَّهُ»،
کسیست که دریا را در جهت منافع (و کمال) شما، رام و مسخر کرد تا به فرمان او، کشتی‌ها در آن حرکت
کنند، و تا شما از فضل و روزی او طلب کنید، و باشد که شما شکر کنید. ۱۲ و آنچه را که در آسمان‌ها و زمین
است، در جهت منافع (و کمال) شما رام و مسخر کرد؛ در حالی که همگی از جانب اوست. به راستی که در
این (پدیده)، نشانه‌هایی برای اهل اندیشه و فکر وجود دارد. ۱۳

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۳-۵. ترتیب ایمان، یقین و تعقل؟

خداوند، در آیات شریف، نشانه‌های خود را برای سه گروه ذکر فرموده است؛ اهل ایمان، اهل یقین و اهل تعقل. مفسران در توجیه ترتیب مصادیق سه‌گانه، و این‌که چرا نخست، اهل ایمان؛ دوم، اهل ایقان؛ و سوم، اهل تعقل ذکر شده، بیاناتی بدین شرح کرده‌اند:

توجهاتی در باب کیفیت ترتیب سه گروه مزبور

۱- انسان، با فهم ساده هم متوجه این معنا می‌شود که آسمان و زمین، خودشان خود را ایجاد نکرده و اتفاقی و تصادفی هم پیدا نشده‌اند؛ بلکه پدیدآورنده‌ای به آن‌ها وجود بخشیده، و در پی آن، آثاری برایشان پدید آورده است؛ پس خالق آسمان‌ها، خالق همه‌ی عالم و رب همه است. انسان‌های باایمان، این را می‌فهمند و از آن منتفع می‌شوند. قرآن کریم اما کمال ادراک و مشاهده‌ی این معنا را که خالق انسان و سایر جنبندگان دارای حیات و شعور، خداست، از این جهت که ارواح و نفوس موجودات زنده‌ی باشعور، از عالمی ورای عالم ماده به نام «عالم ملکوت» است، مختص اهل یقین دانسته و نه عموم مردم و فهم‌های ساده‌ی آنان؛ همچنان‌که فرموده است: «و این‌چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلق خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا بدان استدلال کند) و اهل یقین شود.» (انعام/۷۵). چون درک آیت بودن و همچنین درک فواید بی‌شمار و منافع دامنه‌دار اختلاف لیل و نهار، باران‌هایی که زمین را زنده می‌کند، و وزش بادهایی که انواع مختلف و جهات متعدد دارند، محتاج تعقل عمیق است و فهم ساده‌ی عموم مردم از درک آن‌ها عاجز است، درک آن، به قومی که تعقل کرده و از آن تعقل بهره‌مند می‌شوند، اختصاص یافته است. البته آیات مزبور، برای همه آیت هستند؛ لکن چون تنها دانشمندان و صاحبان تعقل از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند، این آیات به ایشان اختصاص یافته است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، ص ۲۳۹).

۲- این ترتیب، از نظر ارتقای مطلب (از نظر رتبه، اول عقل است، سپس به ایمان می‌رسد و در نهایت به ایقان راه می‌یابد) است؛ چون ایقان، مرتبه‌ی خاصی از ایمان است، و معلوم است که باید بعد از ایمان ذکر شود. عقل هم بر مدار ایمان و ایقان می‌گردد؛ چون در اینجا عقلی منظور است که مؤید به نور بصیرت باشد. به وسیله‌ی چنین عقلی، ایمان و

یقین، از قرار گرفتن در دسترس شك و تردید خلاص می‌شود، و در نتیجه، ایمان به حد یقین می‌رسد، و با رسیدن ایمان به حد یقین و محکم شدنش، همه‌ی خیرات رو می‌آورد. در ترتیب آیات نیز همین مراتب سه‌گانه رعایت شده است (تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۸۵).

۳- بدین علت اول ایمان و سپس ایقان و در آخر تعقل ذکر شده که تمامیت نظر و تدبر در خلقت حیوان، ناگزیر محتاج به نظر کردن در آسمان‌ها و زمین است؛ چون آسمان‌ها و زمین، به وجهی، از اسباب پیدایش حیوان است، و برای همین باید قبل از ذکر خلقت حیوان یادآوری شود. همچنین نظر کردن در شب و روز، باران و باد، ناگزیرمان می‌کند که ما در دو تای اول نیز نظر کنیم. البته این‌که باید به اولی (خلقت آسمان‌ها و زمین) نظر کنیم، روشن است و احتیاج به بیان ندارد؛ اما نظر و توجه به دومی (خلقت حیوان)، برای این است که خلقت حیوان، علت غایی‌ست. پس معرفت شب و روز و باران و باد، متوقف است بر معرفت علت غایی آن‌ها که خلقت حیوان است؛ چون علت، قبل از معلول است (روح‌المعانی، ج ۲۵، ص ۱۴۱).

۴- سبب، فهماندن این معناست که اگر ایمان دارید، این دلالت‌ها را بفهمید؛ و اگر ایمان ندارید و در عین حال می‌خواهید دارای جزم و یقین باشید و از شك و تردید درآیید، این دلایل دیگر را بفهمید؛ و اگر نه ایمان دارید و نه می‌خواهید اهل یقین باشید، پس دست‌کم برای فهمیدن دلایل سوم بکوشید (تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۲۵۹).

۵- این تفاوت تعبیر ممکن است برای این باشد که انسان این سه مرحله را در مسیر معرفت‌الله می‌پیماید تا به مقصد رسد: تفکر؛ یقین؛ علم. بعد از آن، مرحله‌ی ایمان، و به اصطلاح، عقد قلب است، و چون از نظر شرافت، ایمان در رتبه‌ی یکم؛ یقین در رتبه‌ی دوم؛ و تفکر در رتبه‌ی سوم است، این ترتیب در آیات ذکر شده است؛ هرچند از نظر وجود خارجی، تفکر در مرتبه‌ی یکم، سپس یقین، و بعد ایمان است. به تعبیر دیگر، کسانی که اهل ایمان‌اند، از مشاهده‌ی آیات الهی به این مرحله‌ی عالی صعود می‌کنند، و کسانی که مؤمن نیستند، دست‌کم می‌توانند به مرحله‌ی یقین یا تفکر نایل شوند (تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۳۲).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، گرچه بر اساس نوع نگاه مفسر، اختلافاتی میان نظریات چندگانه وجود دارد، هر یک از تفاسیر، دقایق و ظرایف ویژه‌ای دارد. اب



قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ مَنْ عَمَلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبِّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَوَيْ الْمُنْتَقِينَ ﴿١٩﴾ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءَ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾ وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَرَلْتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٢﴾

به مؤمنان بگو: از (کنار یاوه گویی های) کسانی که انتظار (فرا رسیدن) روزهای (غلبه ی فرمان) خداوند را ندارند، بگذرند (و با آنان درگیر نشوند و بحث و جدل نکنند) تا خداوند (خود) قومی (بی مقدار) را به سزای اعمالی که به دست آوردند، جزا دهد. ۱۴ هر کس که کار نیکی کند، به سود خودش کرده، و هر کس که بدی کند، به ضرر خودش کرده است. سپس (برای محاسبه و جزا،) به پیشگاه پروردگارتان بازگردانده می شوید. ۱۵ به راستی که به بنی اسرائیل، کتاب (آسمانی) و (ابزار) داوری (میان مردم) و نبوت دادیم و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنان را بر جهانیان (عصر خودشان) برتری بخشیدیم. ۱۶ و در باره ی امر (دین)، دلیلی روشن به آنان عطا کردیم. پس ایشان تنها پس از به دست آوردن علم و آگاهی (از حقیقت)، به سبب ستم و حسادتی که بین شان بود،

(در باره ی دین) دچار اختلاف شدند. پروردگار تو، در روز قیامت، در باره ی آنچه پیوسته با هم اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد. ۱۷ سپس تو را بر راه و روشی (خاص) از امر (دین) قرار دادیم. بنابراین، پیرو آن باش و از هوا و هوس کسانی که نمی دانند، پیروی مکن؛ ۱۸ زیرا آنان هیچ چیز از (عذاب) خدا را نمی توانند از تو دفع کنند، و ستم کاران، دوست و یاور یکدیگرند، و خداوند، سرپرست پرهیزکاران است. ۱۹ این (قرآن)، برای مردم، دلیلی روشن، و برای اهل یقین، هدایت و رحمت است. ۲۰ آیا کسانی که مرتکب کارهای ناشایست شدند، می پندارند که آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند؛ به طوری که زندگی و مرگ شان یکسان باشد؟ چه قضاوت بدی دارند! ۲۱ (چطور چنین چیزی امکان دارد؟) حال آن که خدا آسمان ها و زمین را هدفمند آفریده است، و نتیجه ی (این آفرینش)، چنین خواهد شد که همگان در برابر کارهایشان، جزا خواهند دید و مورد ستم قرار نمی گیرند. ۲۲

۱۴. گاهی باید در قبال برخی از انحرافات رفتاری سکوت کرد

در آیه‌ی شریف، خداوند به رسول گرامی خود ﷺ دستور می‌دهد که به مؤمنان امر کند که از بدی‌های کفار چشم‌پوشی کنند؛ اما چرا؟

تبیین علت اغماض از رفتار مشرکان

در باب این عفو و اغماض مؤمنان از رفتار مستکبران و مستهزئان آیات الهی می‌توان چند نکته گفت:

۱- گویا مؤمنان وقتی به مستکبران و مستهزئان به آیات خدا یعنی کسانی که در طعنه زدن و توهین‌شان به رسول خدا ﷺ مبالغه و زیاده‌روی می‌کردند، می‌رسیدند، دیگر عنان اختیار از کف می‌دادند و در مقام دفاع از کتاب خدا و فرستاده‌ی او بر می‌آمدند و از ایشان می‌خواستند که دست از این کارها بردارند و به خدا و رسولش ایمان آورند؛ غافل از این‌که عذاب آنان حتمی شده است. بنابراین، خداوند به رسول گرامی خود ﷺ دستور می‌دهد که به این مؤمنان اعلام کند که باید از اعمال مشرکان نام‌برده اغماض کنند و متعرض حال ایشان نشوند و با آنان مخاصمه نکنند؛ برای این‌که به‌زودی به کیفر اعمال خود خواهند رسید؛ چراکه این مشرکان، «امیدوار و منتظر ایام خدا نیستند»؛ روزهایی که حکمی غیر از حکم خدا و ملکی غیر از ملک او نخواهد بود؛ در حالی که خدا دارای چنین روزهایی‌ست: روز مرگ؛ روز برزخ؛ روز قیامت؛ روز عذاب انقراض و استیصال. پس آیه‌ی شریف، در حکم آیه‌ی «و مرا با تکذیب‌کنندگان صاحب‌نعمت واگذار، و آنان را کمی مهلت ده؛ که نزد ما، غل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است.» (مزمّل/۱۱-۱۲)؛ آیه‌ی «بگو: خدا؛ سپس آنان را در گفت‌وگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن تا بازی کنند.» (انعام/۹۱)؛ آیه‌ی «آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور باشند و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آن‌ها وعده داده شده است، ملاقات کنند (و نتیجه‌ی کار خود را ببینند).» (زخرف/۸۳)؛ و آیه‌ی «پس (اکنون که چنین است)، از آنان روی برگردان و بگو: سلام بر شما، اما به‌زودی خواهند دانست.» (همان/۸۹) است. خدا هیچ عنایتی به کار آنان ندارد؛ گویا قومی ناشناخته‌اند، و کسی آنان را قوم معینی نمی‌شناسد و اعتنائی به هیچ‌یک از شئون آنان ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۲۴۸-۲۵۰).

۲- خداوند، دستوری اخلاقی به پیامبر ﷺ داده است؛

چراکه ممکن است این رفتار مشرکان، به سبب دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی باشد، و برای همین، برخوردهای خشن و نامطلوب و تعبیرات زشت و زنده دارند. پس باید با بزرگواری و سعه‌ی صدر با این‌گونه اشخاص برخورد کرد تا مبادا بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله‌ی آن‌ها از حق بیشتر شود. شاید این حسن خلق و گذشت و سعه‌ی صدر، هم از فشار آن‌ها بکاهد، هم عاملی برای جذبشان به ایمان شود. اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت‌گیری و اصرار بر مجازات، اغلب نتیجه‌ی مطلوبی ندارد، و بی‌اعتنائی و بزرگواری در برابر آن‌ها، وسیله‌ی خوبی برای بیدار کردن و هدایت‌شان است. البته این یک قاعده‌ی کلی نیست؛ زیرا انکار نمی‌توان کرد که در موارد اندکی، چاره‌ای جز خشونت و مجازات نیست (تفسیر نمونه، ج ۲۱، صص ۲۴۶).

۳- بر مؤمن است که خود را برتر از کسانی تصور کند که ایمان نیاورده‌اند: «شما برترید؛ اگر ایمان داشته باشید.» (آل عمران/۱۳۹)؛ بدان سبب که کافران و مشرکان، همچون کوران و کران‌اند (بقره/۷). پس اگر کار بدی کردند، باید آنان را بخشید و عفو کرد. البته معنی این گفته، ترک مسئولیت در برابر آنان نیست؛ بلکه نباید در محاربه با ایشان شتاب ورزید؛ بلکه لازم است اوضاع و احوال مناسب برای درگیری و مواجهه را در نظر گرفت؛ چه بسا شتاب و عجله، گاه سبب شکست خوردن نقشه‌های بسیاری شود (تفسیر هدایت، ج ۱۳، صص ۷۶).

گاهی اتفاقی می‌افتد که نظام اسلامی، در قبال رفتار برخی مجرمان و منحرفان ساکت می‌ماند، و این شاید موجب سستی اعتقاد مؤمنین ضعیف‌الایمان شود و بگویند که اگر این‌ها ناحق‌اند، چرا نظام با آنان برخوردی قاطع نمی‌کند؟ این آیه، پاسخ مناسبی برای این گروه از اشکال‌کنندگان است.

مقصود از ایام‌الله چیست؟

همه‌ی روزها، روزهای خداست؛ ولی به ایام مخصوصی، «ایام‌الله» اطلاق شده است؛ چراکه این واژه، نشانه‌ی اهمیت و عظمت آن است. در احادیث اسلامی، ایام‌الله به روزهای متفاوتی از جمله روز قیام مهدی (عج)، روز مرگ، و روز رستاخیز تفسیر شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «ایام‌الله، روزهای نعمت‌های او و آزمایش‌هایش به وسیله‌ی بلاهاست.» (نورالثقلین، ج ۲، صص ۵۲۶). / ب



أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ
وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ^ع
أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ ﴿٢٢﴾ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا
وَمَا يُمِيلُ كُنَّا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُونَ ﴿٢٣﴾
وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنْتَنِبِتْ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّو
بِشَابِلِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٤﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُ بِحَسْرَةٍ
الْمُضِلُّونَ ﴿٢٦﴾ وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٌ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ
تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿٢٩﴾ وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءِالِي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا
مُجْرِمِينَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَأَرِيبٌ فِيهَا فَلْتُمَّ
مَا نَذَرْنَا مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ ﴿٣١﴾

آیا توجه کرده ای به کسی که معبود خود را هوا و هوسش قرار داده، و خداوند او را (به سزای کفر و تکذیبش) گمراه کرده است؟؛ در حالی که (آن شخص، به خوبی از راه حق و باطل) آگاه است، و (خدا) بر گوش و دلش مهر نهاده و بر چشمش پرده ای افکنده است. پس بعد از خدا، چه کسی او را هدایت می کند؟ آیا پند نمی گیرید؟
۲۳ گفتند: «زندگی، فقط همین زندگی دنیایی ماست؛ می میریم و زنده می شویم و فقط (گردش) روزگار است که ما را نابود می کند؛ (نه آفریدگاری که شما می گوید).»
در این باره، هیچ علمی ندارند و فقط حدس و گمان می زنند. ۲۴ هنگامی که آیات ما، در حالی که روشن و واضح است، بر آنان خوانده می شود، تنها دلیل شان این است که بگویند: «اگر راست می گوید، پدران ما را (نزد ما) بیاورید.» ۲۵ بگو: خدا، شما را زنده می کند و شما را می میراند. آنگاه شما را (در عالم برزخ) تا روز قیامت که هیچ تردیدی در

آن نیست، گرد می آورد؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند. ۲۶ فرمان روابی آسمان ها و زمین فقط برای خداست، و روزی که قیامت برپا شود، کسانی که ادعاهای باطل و بی اساس می کردند، در آن روز زیان کار خواهند شد. ۲۷ (در آن روز) می بینی که هر امتی، (با تواضع و فروتنی)، دو زانو (در پیشگاه خداوند حاکم) نشسته اند (و در انتظار قضاوت او به سر می برند. و) هر امتی، به نامه ای اعمال خود فراخوانده می شود (و به آنان می گویند): امروز آنچه را می کردید، به عنوان جزا دریافت خواهید کرد. ۲۸ این کتاب ماست که برضد شما گواهی می دهد؛ در حالی که سراسر حق است؛ زیرا ما همواره امر می کردیم که از آنچه شما انجام می دادید، نسخه ای ثبت کنند. ۲۹ اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پروردگارشان، آنان را در رحمت خود وارد می کند. این همان نجات و پیروزی آشکار است. ۳۰ اما (به) کسانی که کفر ورزیدند (، گفته می شود): «مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ (ولی) نتیجه ای (آن همه هشدار)، این بود که شما تکبر ورزیدید و افرادی گنه کار بودید. ۳۱ هنگامی که گفته می شد «وعده ی خدا حق است و هیچ تردیدی در قیامت وجود ندارد»، می گفتید: «ما می دانیم که قیامت

چیست. ما (در این مورد) فقط گمانی (ضعیف) داریم و برایمان یقین حاصل نشده است.» ۳۲

۲۹. معنای استنساخ اعمال و کارکرد آن

نسخ کتاب یعنی صورت آن کتاب را به کتابی دیگر منتقل کنی؛ چنان که صورت اول از بین نرود؛ بلکه صورتی مثل آن در ماده‌ای دیگر پدید آوری؛ مانند نقش کردن خطوط یک مهر در موم‌های متعدد. استنساخ نیز به معنای پیشی گرفتن در نسخ چیزی است (مفردات، ص ۸۰۱).

مقتضای چنین تعریفی این است که استنساخ، از یک کتاب اصلی صورت پذیرد، و لازمه‌ی استنساخ از اعمال نیز این است که اعمال ما، نسخه‌ی اصلی (کتاب) باشد، و از آن نسخه بردارند (نقل کنند). البته اگر اعمال خارجی که قائم به انسان است، از راه کتابت ضبط می‌شد، دیگر لازم نبود که اعمال را کتاب و نسخه‌ی اصلی فرض کنیم تا نامه‌ی اعمال از آن کتاب استنساخ شود. پس دلیلی نداریم که استنساخ را به معنای «استکتاب» بدانیم (ر.ک: ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۲، ص ۳۶۷).

اگر اعمال را کتابی بدانیم که باید از آن استنساخ شود، مراد از جمله‌ی «مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، اعمال خارجی انسان‌هاست؛ بدین جهت که در لوح محفوظ است؛ چون هر حادثه‌ای، و از آن جمله، اعمال انسان‌ها، قبل از حدوث، در لوح محفوظ نوشته شده است. در نتیجه، استنساخ اعمال، نسخه‌برداری از خود اعمال و مقدمات، حوادث و عوامل دخیل در آن اعمال از کتاب لوح محفوظ خواهد بود. بنابراین، نامه‌ی اعمال، در عین این که نامه‌ی اعمال است، جزئی از لوح محفوظ نیز هست؛ چون از آنجا نسخه‌برداری شده است. آنگاه معنای گفته‌ی «ملائکه، اعمال را می‌نویسند» این می‌شود که ملائکه آنچه را که از لوح محفوظ نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقابله و تطبیق می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۸، صص ۲۷۰-۲۷۱).

از امام صادق (ع) در باره‌ی معنای «ن وَالْقَلَمَ» پرسیده شد. امام (ع) فرمود: «خدای متعال، قلم را از درختی در بهشت به نام خلد خلق کرد، و سپس به نهری در بهشت دستور داد تا مداد شود. پس نهر، منجمد و سفیدتر از برف شد و شیرین‌تر از شهد. آنگاه به قلم (نام فرشته‌ای از فرشتگان خداوند) فرمود: بنویس. پرسید: پروردگارا، چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه را که شده و آنچه را که تا قیامت خواهد شد. پس قلم، همه را در رقی (هر چیزی که بر روی آن نوشته شود و شبیه به کاغذ باشد، و مقصود، لوح مکتوبی است که حوادث در آن ضبط می‌شود) سفیدتر از نقره و صاف‌تر از یاقوت نوشت. پس خدای متعال، آن را در هم پیچید و در رکن عرش قرار داد (تمثیلی است که در

آن، عرش خدا به تخت سلطنتی تشبیه شده که دارای پایه و رکن است) و سپس دهانه‌ی قلم را مهر و موم کرد (آنچه در رق نوشته شده، قضاء حتمی است که رانده شده و دیگر تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد). در نتیجه دیگر تا ابد گویا نخواهد شد. پس کتاب مکتوبی که همه‌ی نسخه‌ها از آنجاست، همین کتاب است. مگر شما عرب نیستید؟ پس چرا معنای کلام را نمی‌فهمید؟ مگر شما به یکدیگر نمی‌گویید این کتاب را استنساخ کن؟ مگر جز این است که کتاب از نسخه‌ی اصلی‌اش استنساخ می‌شود؟ این همان است که خدای متعال می‌فرماید: **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ...** (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۹).

از ابن‌طاووس نیز نقل شده که دو ملک موکل انسان، نامه‌ی اعمال او را به اسرافیل می‌دهند، و اسرافیل نیز عمل هر بنده را که از لوح محفوظ استنساخ کرده، با آن مقابله می‌کند تا معلوم شود که هر دو نسخه با هم برابرند (سعد السعود، ص ۲۲۶).

قیامت؛ روز ظهور حقایق

البته باید توجه کرد که استنساخ اعمال در روز قیامت، کارکرد اصلی خود را نشان می‌دهد؛ هنگامی که خداوند به انسان خطاب می‌کند و می‌فرماید: این کتاب ماست (نامه‌ی اعمال، و در عین حال، لوح محفوظ) که برضد شما در باره‌ی آنچه عمل کرده‌اید، شهادت می‌دهد؛ شهادتی به حق؛ چراکه کتاب ما، لوح محفوظ است که بر تمام اعمال شما احاطه دارد. همچنین خداوند برای آن که نامه‌ی اعمال خلاق را طوری به ایشان نشان دهد که دیگر جای شکی و راه تکذیبی باقی نگذارد (چراکه ممکن است شهادت آن را تکذیب کنند، و بگویند کتاب شما غلط نوشته، ما چنین و چنان نکرده‌ایم)، می‌فرماید که کتاب ما به حق گواهی می‌دهد؛ همچنان که در جای دیگر فرموده است: «روزی که هر کس، هر کار نیکی کرده، حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند که میان او و اعمال بدش، فاصله‌ی زمانی زیادی باشد.» (آل عمران/۳۰).

این گواهی، انسان را به اعجاب و هراس وامی‌دارد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «و کتاب [کتابی که نامه‌ی اعمال همه‌ی انسان‌هاست] در آنجا گذاشته می‌شود. پس گنه‌کاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسان‌اند و می‌گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه‌ی اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.» (کهف/۴۹). / ب